

لنین

بیداری آسیا

مجموعه مقالات

فهرست :

از مقاله « ماده سوخت در سیاست جهانی »
دموکراسی و جنبش نارودنیکی در چین
پایان جنگ ایتالیا با ترکیه
تجدد چین

اروپائیان متمدن و آسیائیهای وحشی
بیداری آسیا

طبقه کارگر و مسئله ملی

اروپای عقب مانده و آسیای پیشرو

درباره غرور ملی ولیکاروسها

از جزوه « سوسیالیسم و جنگ » (بخشی از فصل یکم)

از مقاله « درباره کاریکاتور مارکسیسم و درباره اکونومیسم امپریالیستی »

از پاسخ به پرسشهای کارل ویگاند مخبر خبرگزاری آمریکایی "Universal Service"

به اتحاد انقلابی هندوستان

گزارش کمیسیون مأمور مسائل ملی و مستعمراتی در کنگره دوم انترناسیونال کمونیستی در

تاریخ ژوئیه سال ۱۹۲۰

به مناسبت جشن دهمین سالگشت روزنامه پر اودا

درباره مسئله ملیتها و یا «خودمختار کردن»

درباره مسئله ملیتها و یا «خودمختار کردن» (ادامه)

از مقاله بهتر است کمتر اما بهتر باشد

توضیحات

ماه سوخت در سیاست جهانی

جنبش انقلابی در این اواخر با چنان نیرویی در کشورهای مختلف آسیا و اروپا متظاهر گردید که از مبارزه بین المللی پرولتاریا مرحله ای جدید و بمراتب عالیتر از پیش با روشنی کافی در برابر ما نمایان میگردد.

در ایران ضد انقلابی (۱) روی داد که بنحوی خاص خود جنبه های روسی انحلال دومای اول (۲) و قیام روسی اواخر سال ۱۹۰۵ (۳) را در خود گرد آورد. سپاهیان تزار روسیه که مفتضحانه از ژاپونیا شکست خوردند (۴) با ابراز جد و جهد در خدمت ضد انقلاب، انتقام میگیرند. پس از قهرمانی های آنان در تیربارانها و لشگرکشیهای سرکوبی، کتکزدنها و غارتها در روسیه نوبت به قهرمانیهای همان قزاقها در سرکوبی انقلاب ایران رسید. اینکه نیکولای رومانف (۵) در رأس ملاکین چرنیه سووتنی (۶) و سرمایه داران مرعوب از اعتصابات و جنگ داخلی، علیه انقلابیون ایران بیداد میکند، مفهومیست، و نخستین بار نیست که نقش دژخیمان بین المللی نصیب سپاهیان مسیح پرست روسیه میشود. اینکه انگلستان ریاکارانه کنار نشسته و علناً نسبت به ارتجاعیون ایران و هواداران استبداد بیطرفی دوستانه مراعات میکند پدیده ای از نوع دیگر است. بورژواهای لیبرال انگلستان که از رشد جنبش کارگری در کشور خود بخشم آمده و از اعتلای مبارزه انقلابی در هندوستان ترسیده اند، بیش از

پیش، با صراحتی بیشتر، با شدتی روزافزون نشان میدهند که وقتی کار به بیداری مبارزه توده علیه سرمایه، علیه سیستم استعماری سرمایه داری، یعنی علیه اسارت و غارت و اجحاف میکشد، «متمدن ترین» «رجال» سیاسی اروپا که عالیترین مکتب مشروطیت را گذرانده اند به چه وحوشی مبدل میگرددند. وضع انقلابیون ایران، در کشوری که صاحبان هندوستان (۷) از یکطرف و دولت ضدانقلابی روسیه از طرف دیگر تقریباً برای تقسیم آن بین خود آماده شده اند، دشوار است. اما مبارزه سرسخت در تبریز و کامیابیهای نظامی مکرر انقلابیون که دیگر - بنظر میرسید - بکلی منکوب شده اند، نشان داد که اشرار شاه حتی با کمک لیاخوفهای روسی و دیپلماتهای انگلیسی، از پایین با شدیدترین مقاومت روبرو میشوند. چنین جنبش انقلابی، که میتواند به تلاش برای عودت استبداد مقاومت نظامی نشان بدهد و میتواند قهرمانان این تلاشها را وادار نماید که برای گرفتن کمک به بیگانگان رجوع کنند - ممکن نیست نابود شود و کاملترین پیروزی ارتجاع ایران در این شرایط فقط به مقدمه قیامهای نوین توده های مردم بدل میگردد.

در ترکیه جنبش انقلابی برهبری ترکیه جوان (۸) در ارتش پیروز شد. البته این پیروزی، نیمه پیروزی و حتی بخش کوچکی از پیروزیست زیرا نیکولای دوم ترکیه (۹) فعلاً با وعده ای استقرار مجدد قانون اساسی معروف ترکیه خود را خلاص کرده است. ولی اینگونه نیمه پیروزیها در انقلابات، چنین گذشتهای ناگزیر و عجولانه حکومت سابق بهترین ضامن تحولات نوین و بمراتب شدیدتر و حادثر جنگ داخلیست که توده های وسیع تر مردم را بخود جلب میکند. و مکتب جنگ داخلی برای ملتها بیهوده تمام نمیشود. این مکتب دشواریست و دوره کامل آن حتماً پیروزیهای ضدانقلاب، بیداد ارتجاعیون غضبناک، سرکوبی سبعانه شورشیان بدست حکومت سابق و نظایر آن را در خود جمع دارد. اما فقط فضل فروشان دوآتشفه و مومیائی هائی که بکلی عقل را از دست داده اند ممکنست بعلت ورود ملل به این مکتب رنجبار اشک بریزند. این مکتب شیوه جنگ داخلی را به طبقات ستمدیده

میاموزد، انقلاب پیروزمندانه را به آنان میاموزد، آن کینه ای را، که بردگان محروم، کودن و جاهل همیشه در دل خود پنهان میدارند، و بردگان عالم به ننگ بردگی خود را به بزرگترین قهرمانیهای تاریخی رهبری میکند، در توده های بردگان کنونی متمرکز میسازد.

در هندوستان بردگان بومی سرمایه داران «متمدن» انگلیسی اتفاقاً در اوقات اخیر موجب تشویش نامطبوعی برای «آقاها» خود شده اند. تعدی و تاراجی که اسلوب انگلیسی اداره هندوستان نامیده میشود بی پایان است. چنین فقر توده ها و گرسنگی مزمن مردم در هیچ جای جهان - البته باستثنای روسیه - نظیر ندارد. لیبرال ترین و رادیکال ترین رجال بریتانیای آزاد از قبیل جون مورلی (Morley) (۱۰) - شخصیتی در نظر کادتهای (۱۱) روس و غیرروس و ستاره روزنامه نگاری «مترقی» (در عمل - کاسه لیس سرمایه) - در مقام زمامداران هندوستان به چنگیزخانهای (۱۲) واقعی مبدل میگرددند که میتوانند تمام تدابیر «اسکات» سکنه تحت حکومت خود حتی شلاق زدن معترضین سیاسی را تصویب کنند! روزنامه کوچک و هفتگی سوسیال دموکراتهای انگلیسی بنام «Justice» («عدالت») از طرف این ارادل لیبرال و «رادیکال» نظیر مورلی در هندوستان ممنوع شده است. اما وقتی کایر هاردی نماینده پارلمان انگلستان، رهبر «حزب مستقل کارگر» (Independent Labour Party) جرات کرد متهورانه به هندوستان برود و درباره ابتدائی ترین خواسته های دموکراسی با بومیان صحبت کند، تمام مطبوعات بورژوازی انگلستان علیه «شورش» جنجال برپا کرد. و حالا بانفوذترین روزنامه های انگلستان با دندان قرچه از «مبلغینی» صحبت میکنند که آرامش هندوستان را برهم میزنند، و احکام دادرسان و تدابیر سرکوبی اداری را که بشیوه خالص روسی پلیوه (۱۳) علیه روزنامه نگاران دموکرات هند صادر میگردد تحسین و تمجید میکنند. اما در هندوستان خیابان شروع به پشتیبانی از نویسندگان و پیشوایان سیاسی خود نموده است. حکم رذیلانه شغالهای انگلیسی که

برای تیلاک (Tilak) (۱۴) دموکرات هندی صادر گردید - او به تبعید درازمدت محکوم گردید و ضمناً در اثر استیضاحی که اینروزها در مجلس عوام انگلستان شد واضح گردید که هندیهای عضو هیئت منصفه ببراءت او رای داده‌اند و حکم محکومیت او با آراء اعضای انگلیسی هیئت منصفه صادر گردیده است! - انتقامی که نوکران کیسه پول از این دموکرات کشیدند، در بمبئی موجب دموستراسیون‌های خیابانی و اعتصاب گردید. در هندوستان هم دیگر پرولتاریا تا حد مبارزه سیاسی آگاهانه توده‌ای رشد کرده است - و اکنون که کار بدینجا کشیده پس در هندوستان فاتحه طرز حکومت انگلیسی - روسی خوانده شده است! اروپائیان با غارت استعماری کشورهای آسیا توانستند یکی از آنها، ژاپن را، برای فتوحات بزرگ نظامی که ترقی مستقل ملی آنکشور را تامین نموده است، آبدیده کنند. جای هیچگونه تردیدی نیست، که غارت چند صدساله هندوستان بدست انگلیسها، که مبارزه کنونی این اروپائیهای «متمدن» علیه دموکراسی ایران و هند، ملیونها و دهها ملیون پرولتاریا را در آسیا آبدیده میکند، همانطور (مانند ژاپونیا) برای مبارزه پیروزمندان برضد ستمگران آبدیده میکند. کارگر آگاه اروپائی دیگر رفقای آسیائی دارد و شماره این رفقا نه روز بروز، بلکه ساعت بساعت افزایش خواهد یافت.

جنبش انقلابی علیه نظام قرون وسطائی در چین نیز طی ماههای اخیر با نیروی خاصی متظاهر گردیده است. البته هنوز نمیتوان در مورد این نهضت بخصوص چیز معینی گفت - اطلاعات درباره آن بسیار کم و خبر شورش در نقاط مختلف چین بسیار زیادست - ولی رشد نیرومند «روح نوین» و «تمایلات اروپائی» در چین، بخصوص بعد از جنگ روسیه و ژاپون، تردیدناپذیر، و بنابر این گذار از شورشهای قدیمی چینی به جنبش آگاهانه دموکراتیک هم ناگزیر است. اینکه برخی از شرکا غارت استعماری اینبار خود را مشوش احساس کردند از رفتار فرانسویها در هندوچین مشهود است: آنها به «حکومت تاریخی»

چیز کمک کردند تا انقلابیون را سرکوب نماید! آنها بهمین اندازه
برای تمامیت مستملکات آسیائی «خود» در جوار چین واهمه
داشتند.

روزنامه «پرولتاری»،
شماره ۳۳، ۲۳ ژوئیه
(۵ اوت) سال ۱۹۰۸

لنین، کلیات آثار،
چاپ پنجم روسی،
جلد ۱۷، صص ۱۷۹ - ۱۷۴.

دموکراسی و جنبش نارودنیکی در چین

مقاله * سون یاتسن (۱۵) رئیس جمهور موقت جمهوری چین که ما از روزنامه سوسیالیستی "Le Peuple" چاپ بروکسل نقل کرده ایم برای ما، روسها، فوق العاده جالب توجه است. ضرب الملی معروفست که میگوید: از کنار گود بهتر دیده میشود. سون یاتسن ناظری بینهایت جالب «از کنار گود» است، زیرا او که شخصی بشیوه اروپائی تحصیل کرده است، بقرار معلوم مطلقاً روسیه را نمیشناسد. و این نماینده بشیوه اروپائی تحصیل کرده دموکراسی پیروزمند و مبارز چین که جمهوری را برای خود بدست آورده (۱۶) - کاملاً مستقل از روسیه، از تجربه روسی و از آثار روس - مسائلی مطلقاً روسی را در قبال ما قرار میدهد. دموکرات مترقی چینی عیناً مانند روس قضاوت میکند. شباهت او به نارودنیک (۱۷) روس آنقدر زیادست که به یکسانی کامل اندیشه های اساسی و یک سلسله عبارات جداگانه میرسد.

از کنار گود بهتر دیده میشود. پلاتفرم دموکراسی کبیر چین - زیرا مقاله * سون یاتسن بویژه چنین پلاتفرمیست - ما را مجبور میکند و دستاویز مناسبی بما میدهد تا بار دیگر از نظرگاه وقایع نوین جهانی به مسئله * تناسب دموکراتیسم و جنبش نارودنیکی در انقلابهای بورژوازی کنونی آسیا بنگریم. این یکی از جدی ترین مسائلیست که در عصر انقلابی روسیه، که از سال ۱۹۰۵ آغاز گردید، در برابر روسیه قرار دارند، و بطوریکه از پلاتفرم

رئیس جمهور موقت جمهوری چین استنباط می‌گردد، بخصوص هرگاه این پلاتفرم با تکامل وقایع انقلابی در روسیه و ترکیه و ایران و چین مطابقت دارد، نه فقط در برابر روسیه، بلکه در برابر تمام آسیا قرار گرفته‌اند. روسیه در موارد بسیار زیاد و بسیار مهمی مسلماً یکی از ممالک آسیائیسست و آنهم یکی از وحشی‌ترین کشورهای قرون وسطائی آسیا و تا حد ننگباری عقب‌افتاده.

دموکراسی بورژوازی روسیه - از سلف قدیمی و تنهای آن، هر تسن (۱۸) اعیانی گرفته تا نمایندگان کثیرالعهده آن، اعضای اتحاد دهقانی (۱۹) در سال ۱۹۰۵، نمایندگان ترودویک (۲۰) هر سه دوره اولیه مجلس دوما (۲۱) از سال ۱۹۰۶ تا سال ۱۹۱۲، رنگ نارودنیکی داشتند. اکنون ما میبینیم که دموکراسی بورژوائی چین نیز رنگ کاملاً یکسان نارودنیکی دارد. پس سون یات‌سن را نمونه گرفته و ببینیم «اهمیت اجتماعی» آرمانهای مولود جنبش انقلابی عمیق صدها و صدها میلیون مردمیکه اکنون جریان تمدن سره‌ایه داری سراسر جهان آنان را بکلی بخود جذب مینماید، در چیست.

هر سطر از پلاتفرم سون یات‌سن از دموکراتیسم صادقانه و مبارزه‌جویانه اشیاعست. درك کامل کمبودی انقلاب «نژادی». بدون يك ذره بیگانگی نسبت به سیاست، حتی بدون لاقیدی نسبت به آزادی سیاسی، حتی بدون جانشین کردن فکر تطابق استبداد چینی با «اصلاح اجتماعی» چینی، با تحولات مشروطیت چینی و نظایر آن. دموکراتیسم پیگیر با خواست جمهوری. طرح صریح مسئله وضع توده‌ها، درباره مبارزه توده‌ای، همدردی پرشور با زحمتکشان و استثمارشوندگان، ایمان به حقانیت آنها و به نیروی آنها.

واقعاً ایدئولوژی کبیر ملت واقعاً کبیری که میتواند نه فقط برای بردگی چند صدساله خود سوگواری کند، نه فقط آرزوی آزادی و برابری داشته باشد، بلکه با ستمگران چند صدساله چین مبارزه نماید در برابر ماست.

بخودی خود لازم میاید که رئیس جمهور موقت جمهوری وحشی

و بیجان و آسیائی چین را با رؤسای جمهور گوناگون جمهوریهای اروپا و آمریکا، در کشورهای واجد فرهنگ پیشرو مقایسه کنیم. در آنجا رؤسای جمهوریها یکسره سوداگر، عامل و یا بازیچه در دست بورژوازی هستند، که سراپا گندیده و به خون و کثافت آلوده است، نه به خون پادشاهان و خاقانها، بلکه به خون کارگرانی که بنام ترقی و تمدن بجرم اعتصابات تیرباران شده‌اند. رؤسای جمهوریهای آن کشورها نمایندگان بورژوازی هستند، که مدتهاست از تمام آرمانهای جوانی خود دست کشیده، بورژوازی که خود را بکلی روسپی نموده و خود را تمام و کمال به ملیونرها، میلیاردرها و فئودالهای بورژوا شده و نظائر آنان فروخته است.

در اینجا رئیس جمهور موقت آسیائی، دموکراتی انقلابیست سرشار از شرافت و قهرمانی خاص آن طبقه‌ای که از کوه پائین نمیرود، بلکه به قله کوه صعود میکند، که از آینده نمیترسد، بلکه به آن ایمان دارد و فداکارانه در راه آن پیکار میکند - طبقه‌ای که از گذشته متنفر است و میتواند جسم بیجان و متعفن این گذشته را که مایه اختناق تمام زنده‌هاست، بدور بیافکند، و برای حفظ امتیازات خود به حراست و اعاده گذشته متشبث نمیگردد.

پس چه شد؟ آیا این بدان معنی نیست، که غرب مادی پوسیده و پرتو روشنائی فقط از شرق مذهبی و عرفانی میتابد؟ نه، اتفاقاً بر عکس. این بدان معنیست که شرق قطعاً به چاده غرب پا گذاشته و از این ببعد **صدها و صدها** میلیون جدید مردم در مبارزه بخاطر آرمانهایی که غرب در راه آنها جان کند، شرکت میجویند. بورژوازی غرب که دیگر گورکن آن - پرولتاریا - در برابرش ایستاده است، پوسید. اما در آسیا هنوز بورژوازی هست که میتواند دموکراسی صادقانه و جنگاور و پیگیر را اقامه نماید، بورژوازی که رفیق براژنده* مبلغین بزرگ و رجال بزرگ فرانسه اواخر سده هجدهم است. (۲۲)

نماینده اصلی و یا تکیه‌گاه اساسی اجتماعی این بورژوازی آسیایی که هنوز برای انجام اقدامی مترقی از لحاظ تاریخی

استعداد دارد، دهقان است. در جنب او بورژوازی لیبرال است، که رجال آن مانند یوانگ شی کای (۲۳) بیش از هر چیز استعداد خیانت دارند: آنها دیروز از خاقان میترسیدند و در برابرش بندگی میکردند. بعداً - وقتی زور را دیدند، وقتی پیروزی دموکراسی انقلابی را احساس نمودند - آنها به خاقان خیانت ورزیدند، و فردا بخاطر زدوبند با یک خاقان «مشروطه خواه» جدید یا خاقان قدیمی به دموکراتها خیانت خواهند کرد.

بدون شور و هیجان عالی و صادقانه دموکراتیک، که آتش شوق را در دل توده‌های زحمتکش میافروزد و آنان را برای انجام امور شگفت‌انگیزی مستعد میسازد و در هر جمله پلاتفرم سون یات سن بچشم میخورد، آزادی واقعی ملت چین از بردگی چند صدساله محال میبود.

ولی در نارودنیکهای چینی این ایدئولوژی دموکراتیسم جنگاور اولاً با آرزوهای سوسیالیستی، با امید باینکه چین راه سرمایه داری را کنار خواهد زد، از سرمایه داری پیشگیری خواهد نمود و ثانیاً با برنامه و تبلیغ اصلاحات ارضی اساسی توأم است. بویژه همین دو جریان ایدئولوژیکی - سیاسی اخیر همان عنصری را تشکیل میدهند که جنبش **نارودنیکی** را با معنی خاص این مفهوم، یعنی با وجوه تمایز آن از دموکراتیسم و با اضافات آن بر دموکراتیسم، بوجود میآورد.

منشأ و اهمیت این جریانها چیست و چگونه است؟

دموکراسی چین بدون شور و شوق عظیم روحی و انقلابی توده نمیتوانست نظام کهن را در چین سرنگون کند و جمهوری را بدست بیاورد. چنین شور و شوقی متضمن و مولد صمیمانه ترین غمخواری نسبت بوضع توده‌های رنجبر و آتشین‌ترین کینه‌ها نسبت به ستمگران و استثمارگران آنهاست. اما در اروپا و آمریکا که چینیهای پیشرو، و تمام چینیها، آرمانهای آزادیبخش خود را از آنجا اقتباس نموده‌اند، چون این شور و شوق را گذرانده‌اند، دیگر نوبت رهائی از بورژوازی یعنی نوبت سوسیالیسم رسیده است. از اینجا ناگزیر حسن نظر دموکراتهای چینی نسبت به سوسیالیسم، سوسیالیسم ذهنی آنها بوجود میآید.

آنها ذهناً سوسیالیست هستند، زیرا با ستمگری و استثمار توده‌ها مخالفند. اما شرایط عینی چین، کشوری عقب‌مانده و کشاورزی و نیمه فئودالی از این ستمگری و از این استثمار فقط يك شكل معين تاريخی خاص بخود، یعنی فئودالیسم را در دستور روز زندگانی ملت تقریباً پانصد میلیونی میگذارد. فئودالیسم بر سیادت زندگانی کشاورزی و اقتصاد طبیعی استوار بود؛ منشا استثمار فئودالی دهقان چینی وابستگی او باین یا به آن شکل بزمین بود؛ فئودالها، همه با هم و جدا جدا، با خاقانی که در رأس رژیم قرار داشت مبین سیاسی این استثمار بودند.

و اینک معلوم میشود که در عمل از اندیشه‌ها و برنامه‌های ذهنی سوسیالیستی این دموکرات چینی برنامه^{*} «تغییر تمام مبنای حقوقی» فقط یگانه «مالکیت اموال غیر منقول»، برنامه امحاء فقط یگانه استثمار فئودالی بدست میاید.

ماهیت نارودنیکی سون یات‌سن و برنامه^{*} مترقی و جنگاورانه و انقلابی اصلاحات ارضی بورژوا دموکراتیک و تئوری گویا سوسیالیستی او در اینست.

این تئوری، هرگاه آنرا از نظر اصول بررسی نمائیم، تئوری «سوسیالیست» مرتجع خرده بورژوازی است. زیرا آرزوی اینکه میتوان در چین از سرمایه داری «پیشگیری نمود» و اینکه در پرتو عقب‌ماندگی چین «انقلاب اجتماعی» در آنجا آسانتر است و نظایر آن کاملاً ارتجاعیست. و خود سون یات‌سن با ساده لوحی بیمانند و میتوان گفت بکری، تئوری ارتجاعی نارودنیکی خود را تار و مار میکند و به آنچه زندگی به اذعان آن وادارش میسازد، اذعان مینماید - بویژه: اینکه «چین در آستانه^{*} ترقی صنعتی» (یعنی سرمایه داری) «عظیمیست»، اینکه در چین «بازرگانی» (یعنی سرمایه داری) «بمقیاس شگرفی دامنه خواهد یافت»، اینکه «ما پس از ۵۰ سال شانگهایهای بسیاری خواهیم داشت»، یعنی شهرهای چند میلیونی، مراکز ثروت و غنای سرمایه داری و احتیاج و فقر پرولتاریایی.

اینک سنوال میشود - و لب مطلب در اینست، جالبترین نکته ای که غالباً مارکسیسم کاذب لیبرال بی‌برگ و بار و عقیم

شده در برابر آن وامیماند در اینست - سؤال میشود که آیا سون یات سن بر اساس تئوری اقتصادی ارتجاعی خود واقعاً از برنامه ارضی ارتجاعی دفاع میکند؟

نکته مهم اینست که دفاع نمیکند. دیالکتیک روابط اجتماعی چین هم در اینست که دموکراتهای چینی که صادقانه با سوسیالیسم در اروپا موافقند، آنرا به تئوری ارتجاعی مبدل نمودند و براساس این تئوری ارتجاعی «پیشگیری» از سرمایه داری، برنامه ارضی صرفاً سرمایه داری، بعداً کسر سرمایه داری را عملی میسازند!

واقعاً هم «انقلاب اقتصادی» که سون یات سن با آن طمطراق و ابهام در آغاز مقاله خود از آن صحبت میکند به چه چیزی منجر میگردد؟

به پرداخت عایدات زمین بدولت، یعنی به ملی کردن زمین از طریق یک نوع مالیات واحدی بشیوه هنری جورج (۲۴) منجر میگردد. در «انقلاب اقتصادی»، که سون یات سن پیشنهاد و تبلیغ میکند، مطلقاً جز این هیچ چیز واقعی دیگری وجود ندارد. تفاوت ارزش زمین در نواحی دورافتاده روستایی و در شائکهای، تفاوت در میزان عایدات است. ارزش زمین عایدات زمینست که به سرمایه تبدیل گردیده است. کاری بکنند که «افزایش ارزش» زمین به «مالکیت مردم» درآید، یعنی عایدات زمین را، یعنی مالکیت زمین را بدولت بدهند یا عبارت دیگر: زمین را ملی کنند.

آیا در چهارچوب سرمایه داری چنین اصلاحی ممکنست؟ نه تنها ممکنست، بلکه خالصترین، تا حد اکثر پی گیر و تا انتها درجه کاملترین شکل سرمایه داریست. مارکس در «فقر فلسفه» باین مطلب اشاره کرد، در جلد سوم «کاپیتال» مفصلاً اثبات نمود، و در مباحثه با رودبرتوس در «تئوریهای ارزش اضافی» با وضوح خاصی تکمیل نمود.

ملی کردن زمین امکان میدهد که عایدی مطلق (۲۵) از بین برده شود و فقط عایدی متغییر را باقی میگذارد. بموجب آموزش مارکس ملی کردن زمین یعنی مرتفع ساختن هرچه بیشتر انحصار

قرون وسطایی و روابط قرون وسطایی از کشاورزی، آزادی هر چه بیشتر معاملات در بازرگانی زمین، سهولت هر چه بیشتر در تطبیق کشاورزی با بازار، شوخی تاریخ در اینست که جنبش نارودنیکی بنام «مبارزه با سرمایه داری» در کشاورزی چنان برنامه اصلاحات ارضی را اجرا مینماید که تحقق کامل آن بمعنی تکامل هرچه سریعتر سرمایه داری در کشاورزی میبود.

کدام ضرورت اقتصادی انتشار پیشروترین برنامه های بورژوا دموکراتیک در مورد زمین را در یکی از عقب مانده ترین کشورهای دهقانی آسیا ایجاب نموده است؟ ضرورت تخریب فئودالیسم در تمام اشکال و مظاهر آن.

هرچه چین بیشتر از اروپا و ژاپن عقب میماند بهمان نسبت هم تجزیه و انحطاط ملی، آنرا بیشتر تهدید مینمود. فقط قهرمانی توده های انقلابی مردم که در ساحه سیاست استعداد ایجاد جمهوری چین و در ساحه فلاحت استعداد تامین هرچه سریعتر ترقی سرمایه داری را از طریق ملی کردن زمین داشت، خواهد توانست چین را «متجدد» کند.

اما اینکه چنین موفقیتی حاصل خواهد شد و تا چه درجه ای - مسئله ای دیگر است. کشورهای مختلف در انقلاب بورژوازی خود مدارج مختلف دموکراتیسم سیاسی و فلاحتی را عملی میساختند و ضمناً با ترکیبهای بسیار رنگارنگ. اوضاع بین المللی و تناسب نیروهای اجتماعی چین این مسئله را حل خواهد کرد. خاقان لاید فئودالها و بوروکراسی و روحانیون چینی را متحد خواهد ساخت و احیاء رژیم گذشته را تدارك خواهد دید. یوانگشی کای نماینده آن بورژوازی که تازه توانسته بود از لیبرال سلطنت طلب به لیبرال جمهوریخواه مبدل شود (برای مدت زیادی؟) سیاست کج دار و مریض بین سلطنت و انقلاب را اجرا خواهد نمود. دموکراسی بورژوازی انقلابی که سون یات سن مبین آنست بدرستی راههای «تجدد» چین را در تکامل هرچه بیشتر فعالیت مبتکرانه، قطعیت و شهامت توده های دهقانی در امر اصلاحات سیاسی و ارضی جستجو مینماید.

بالاخره، چون بر شماره شانگهایها در چین افزوده خواهد

شد پرولتاریای چین هم افزایش خواهد یافت. لابد پرولتاریای چین این یا آن حزب سوسیال دموکرات کارگری چین را ایجاد خواهد نمود که تخیلات خورده بورژوازی و نظرات ارتجاعی سون یاتسن را انتقاد خواهد کرد و لابد هسته انقلابی دموکراتیک برنامه سیاسی و ارضی او را با دلسوزی تفکیک و حفاظت خواهد کرد و ترقی و تکامل خواهد داد.

روزنامه «نیفسکایا زوینزدا»، شماره
۱۷، ۱۵ ژوئیه سال ۱۹۱۲.
امضا: ول. ایلین

لنین، کلیات آثار، چاپ
پنجم روسی، جلد ۲۱،
صص ۴۰۶-۴۰۰.

پایان جنگ ایتالیا با ترکیه

بقراریکه از تلگرافها مستفاد میگردد نمایندگان مختار ایتالیا و ترکیه شرایط مقدماتی صلح را امضا کرده‌اند.

ایتالیا «فاتح شد». یکسال قبل ایتالیا برای غارت سرزمینهای متعلق به ترکیه به افریقا هجوم برد و از این ببعده تراپلس به ایتالیا تعلق خواهد داشت (۲۶). زاید نخواهد بود هرگاه به این جنگ نمونه‌ای استعماری دولت «متمدن» قرن بیستم نظری بیافکنیم.

چه چیز این جنگرا برپا کرد؟ آزمندی سردمداران مالی و سرمایه‌داران ایتالیایی که به بازار جدید احتیاج دارند، که به موفقیت‌های امپریالیسم ایتالیا نیازمندند.

این جنگ چه بود؟ کشتارگاه مکمل و متمدن انسانی، کشت و کشتار اعراب با کمک «جدیدترین» توپها. اعراب متهورانه مقاومت میکردند. وقتی در اوائل جنگ دریاسالارهای ایتالیایی با بی‌احتیاطی ۱۲۰۰ ملوانرا پیاده کردند، اعراب به آنها حمله ور شده و تا ۶۰۰ نفورا کشتند. «بکیفر» این عمل ایتالیائیها تا ۳۰۰۰ عربرا قتل عام کردند، خانواده‌هاییرا یکجا نابود و سر بریدند، زنان و کودکانرا مقتول نمودند. ایتالیائیها ملتی متمدن و مشروطه‌خواه هستند. نزدیک به هزار تن از اعراب بدار آویخته شدند.

تلفات ایتالیائیها از ۲۰ هزار نفر بیشتر بود؛ از آنجمله ۱۷۴۲۹ نفر بیمار، ۶۰۰ نفر مفقودالاضر و ۱۴۰۵ نفر کشته شدند.

این جنگ برای ایتالیائیها متجاوز از ۸۰۰ میلیون لیر یعنی بیش از ۳۲۰ میلیون روبل تمام شد. بیکاری وحشت‌انگیز، رکود صنایع عواقب این جنگ است.

قریب ۱۴۸۰۰ نفر از اعراب مقتول گردیدند. باوجود «صلح» جنگ در واقع ادامه خواهد یافت، زیرا قبایل عرب در داخل قاره افریقا و دور از سواحل مطیع نخواهند شد. مدت درازی باز با سرنیزه و گلوله و طناب و آتش و هتک ناموس زنان، آنها را «متمدن» خواهند کرد.

البته ایتالیا از سایر ممالک سرمایه‌داری نه بهتر است و نه بدتر. همه این ممالک بدست بورژوازی که بخاطر منبع جدید درآمد از هیچگونه کشتارگاهی روگردان نیست، بیکسان اداره میشوند.

لنین، کلیات آثار، چاپ پنجم
روسی، جلد ۲۲، صص
۱۱۳-۱۱۴.

روزنامه «پراودا»، شماره
۱۲۹، ۲۸ سپتامبر سال
۱۹۱۲. امضا: ت.

تجدد چین

اروپای مترقی و متمدن به احیا شدن چین ابراز علاقه نمیکند. چهار صد ملیون آسیایی عقبمانده به آزادی نائل گردیده و برای شرکت در حیات سیاسی از خواب برخاسته اند. يك چهارم سکنه کره زمین باصطلاح از خواب زمستانی بیدار شده و به روشنائی و جنبش و مبارزه روی آورده است.

اروپای متمدن را باین مطلب کاری نیست. تاکنون حتی جمهوری فرانسه هنوز جمهوری چین را برسمیت نشناخته است! بزودی در اینباره در مجلس نمایندگان فرانسه استیضاح خواهد شد.

علت این بیاعتنائی اروپا چیست؟ علت آنست که در همه جای غرب بورژوازی امپریالیستی فرمانرواست که تا سه چهارم پوسیده و آماده است در برابر تدبیرهای «غلاظ و شداد» علیه کارگران و یا بخاطر پنج کاپیک منفعت اضافی بر روبل تمام «تمدن» خود را به هر ماجراجویی بفروشد. این بورژوازی فقط بصورت تکه ای از شکار به چین نگاه میکند. شکاری که حالا دیگر - پس از آنکه روسیه مغولستان را با «نوازش در آغوش گرفت» - میتوان گفت که ژاپونیا و انگلیسها و آلمانها و سایرین تکه تکه اش خواهند کرد.

ولی با تمام اینها تجدد چین پیشرفت میکند. در حال حاضر انتخابات پارلمان - نخستین پارلمان کشور استبدادی سابق -

آغاز میگردد. مجلس نمایندگان از ۶۰۰ و مجلس «سنا» از ۲۷۴ نماینده مرکب خواهد بود.

حق انتخابات نه همگانیست و نه مستقیم. فقط کسانی که بیش از ۲۱ سال عمر داشته و دست کم دو سال در محل حوزه انتخاباتی ساکن باشند، هرگاه در حدود دو روبل مالیات مستقیم میپردازند و یا دارائیشان در حدود پانصد روبل باشد حق انتخاب دارند. ابتدا انتخاب کنندگان را انتخاب میکنند و سپس آنها نمایندگان را انتخاب میکنند.

چنین حقوق انتخاباتی نشاندهنده اتحاد دهقانان مرفه الحال با بورژوازی است درحالیکه پرولتاریا وجود ندارد و یا بکلی ناتوانست.

خصلت احزاب سیاسی چین نیز نشاندهنده همین موضوعست. احزاب عمده سه تاست:

(۱) حزب «رادیکال سوسیالیست» که در آنهم مانند حزب «توده‌ای سوسیالیست» ما (و ۹/۱۰ «سوسیال رولوسیونرها») اصولاً هیچگونه سوسیالیسمی وجود ندارد. این حزب، حزب دموکراسی خورده بورژوازیست. خواستهای عمده آن: وحدت سیاسی چین، ترقی بازرگانی و صناعت «در جهت اجتماعی» (جمله‌ای بهمان اندازه مبهم مانند جملات «اصل رنجبری» و «مساوات» در نزد نارودنیکها و اسارهای ما)، حفظ صلح.

(۲) حزب دوم - حزب لیبرالها. لیبرالها با حزب رادیکال سوسیالیستها متحد شده و با هم «حزب ملی» را تشکیل میدهند. با احتمال قریب بیقین این حزب در نخستین پارلمان چین اکثریت خواهد داشت. رهبر این حزب دکتر سون یات‌سن معروفست. حال او بخصوص به تنظیم نقشه شبکه راه آهن پهناوری مشغولست (برای اطلاع نارودنیکهای روسی: سون یات‌سن این اقدام را بخاطر آن انجام میدهد که چین سرنوشت سرمایه داری را «دور بزند!»).

(۳) حزب سوم - حزب «اتحاد جمهوریخواهان» نامیده میشود - یکی از نمونه‌های آنست که در سیاست تابلوها تا چه درجه فریبنده هستند! در واقع این حزب - حزب محافظه‌گاریست که

بطور عمده به صاحبان مناصب، ملاکین، بورژواهای شمال چین یعنی عقب مانده ترین بخش چین متکیست. حزب «ملی» بطور عمده حزب چین جنوبیست که صنعتی تر و مترقی تر و تکامل یافته تر است.

تکیه گاه اصلی «حزب ملی» توده های وسیع دهقانیست. پیشوایان آن روشنفکران تربیت شده خارج هستند.

آزادی چین را اتحاد دموکراسی دهقانی و بورژوازی لیبرال بدست آورده است. آیا دهقانانی که حزب پرولتاریا رهبریشان نمیکند خواهند توانست مواضع دموکراتیک خود را علیه لیبرالهایی، که فقط منتظر فرصت مناسب هستند تا به سمت راست بجهند، حفظ کنند - این نکته را آینده ای نزدیک نشان خواهد داد.

لنین، کلیات آثار، چاپ پنجم
روسی، جلد ۲۲، صص
۱۹۱ - ۱۸۹

روزنامه «پراودا»، شماره
۱۶۳، ۸ نوامبر سال ۱۹۱۲.
امضا: ت.

اروپائیان هتمدن و آسیائیهای وحشی

روتشتین سوسیال دموکرات معروف انگلیسی در مطبوعات کارگری آلمان از يك حادثه^{*} آموزنده و نمونه وار در هندوستان انگلیس صحبت میکند. این حادثه بهتر از هر بحث و مناظره ای بما نشان میدهد که چرا در این کشوری که بیش از سیصد ملیون نفر جمعیت دارد، انقلاب با چنین سرعتی رشد مییابد.

آرنولد روزنامه نگار انگلیسی که در شهر رانگون، شهر بزرگ یکی از ایالات هند، (با جمعیتی بیش از ۲۰۰۰۰۰ نفر) روزنامه ای منتشر میکند مقاله ای تحت عنوان «تمسخر دادگاه انگلیسی» درج نمود. در این مقاله اندریو (Andrew) دادرسی انگلیسی محل افشاء گردیده بود. بمناسبت این مقاله آرنولدر را به یکسال زندان محکوم نمودند، ولی او کار را ادامه داد و چون در لندن ارتباطاتی داشت تا مراجع عالیہ لندن «کشاند». دولت هند راساً تعجیل کرد تا مدت مجازات را به ۴ ماه «تخفیف» بدهد، و آرنولد آزاد شد.

این جار و جنجال برای چه برپا شد؟

سرهنگ ماک کورمیک افسر انگلیسی معشوقه ای داشت، و دختر یازده ساله^{*} هندی بنام آنا کلفت معشوقه^{*} او بود. نماینده^{*} مبرز ملت متمدن آنا را با فریب بخانه^{*} خود برد و از او با جبر «ساک ناموس نمود و در خانه محبوسش کرد.

چنین پیشامد کرد که پدر آنا به بستر مرگ افتاد و بدنبال دختر خود فرستاد. آنوقت تمام سکنه^{*} دهکده از ماجرا مطلع

شدند. مردم از خشم بجوش و خروش آمدند. پلیس ناگزیر شد
قرار بازداشت ماك كورميك را صادر نماید.

اما دادرس اندریو او را با ضمانت از بازداشت آزاد نمود و
بعدا پس از يك سلسله بیشرمانه ترین تحقیقها نسبت به قانون
ماك كورميك را تبرئه کرد! همانطور که تمام آقایان نجیبزاده
در اینگونه موارد عمل میکنند سرهنگ مبرز ادعا میکرد که آنرا
فاحشه است و برای اثبات پنج نفر گواه آورد. اما دادرس اندریو
به شنیدن اظهارات هشت نفر گواهی که مادر آنرا آورده بود ابراز
تمایل نکرد!

وقتی آرنولد روزنامه نگار را بجرم تهمت محاکمه میکردند رئیس
دادگاه «سر» («جناب اشرف») فوکس به آرنولد اجازه نداد پرونده
را با اظهارات شهود بررسی کند.

برای همه واضحست که در هندوستان هزارها و ملیونها
حادثه نظیر این روی میدهد. فقط شرایط کاملا استثنائی به
آرنولد «مفتری» (پسر روزنامه نگار ذینفوذ لندن!) امکان داد که
از زندان رها شود و مطلب را افشا نماید.

فراموش نکنید که لیبرالهای انگلستان «بهترین» آدمهای خود
را در رأس اداره هندوستان میگمارند. چندی قبل نایب السلطنه
هندوستان، رئیس ماك كورميكها، اندریوها و فوکسها، نویسنده
معروف رادیکال، «ستاره علوم اروپا»، «محترمتترین فرد» در نظر
هر لیبرال اروپایی و روسی، جون مورلی (Morley) بود.

دیگر روحیه «اروپایی» در آسیا بیدار شده است: ملل آسیا
آگاهی دموکراتیک یافته اند.

لنین، کلیات آثار، چاپ پنجم
روسی، جلد ۲۳، صص
۹۰ - ۸۹.

روزنامه «پراودا»، شماره ۸۷،
۱۴ آوریل سال ۱۹۱۳.
امضا: W

بیداری آسیا

نگر از زمانیکه چین بعنوان نمونه ای از کشورهای خموده* کامل چند صدساله مشهور بود مدت زیادی میگذرد؟ اما حالا در چین حیات سیاسی در غلیانست، جنبش اجتماعی و اعتلای دموکراتیک در جوش و خروشست. پس از جنبش سال ۱۹۰۵ (۲۷) روسیه انقلاب دموکراتیک سراسر آسیا - ترکیه، ایران، چین را فرا گرفته است. جوشش تخمیر در هندوستان انگلیس افزایش میابد

جالبست که جنبش انقلابی دموکراتیک اکنون هم هند هلند، جزیره جاوه و سایر مستعمرات هلند را که تا ۴۰ میلیون جمعیت دارند فرا گرفته است.

مروجین این جنبش دموکراتیک عبارتند از: اول، توده‌های مردم جاوه که در میانشان نهضت ناسیونالیستی تحت پرچم اسلام بیدار شده است. دوم، سرمایه داری از اروپائیهای بومی شده روشنفکران محلی را بوجود آورد که هوادار استقلال هند هلند هستند. سوم، سکنه چینی جاوه و سایر جزایر که تعدادشان به حد کافی زیادست، جنبش انقلابی را از میهن خود به آنجا آورده‌اند.

وان راوستین مارکسیست هلندی ضمن تشریح این بیداری هند هلند خاطر نشان می‌تمايد که استبداد دیرین و خودسری دولت هلند اکنون در میان توده‌های سکنه* بومی با مقاومت و اعتراض جدی روبرو میشود.

پدیده‌های معمولی دوران قبل از انقلاب آغاز میگردد. با سرعتی شگفت‌انگیز اتحادیه‌ها و احزابی بوجود می‌آیند. دولت آنها را ممنوع میکند و باینوسیله خشم بیشتر و رشد جدید جنبش را برمیانگیزد. مثلاً چندی پیش دولت هلند «حزب هندی» را بعلت آنکه در اساسنامه و برنامه‌اش از تمایل به استقلال سخن رفته است، منحل کرد. «قلتشن‌های» هلندی (ضمناً باید گفت که باتوافق کلریکالها و لیبرالهای هلندی: لیبرالیسم اروپائی گنبدیده است!) در این تمایل تلاش جنایتکارانه‌ای برای جدا شدن از هلند مشاهده کردند! البته حزب منحل با اسم دیگری احیاء گردید. در جاوه اتحاد ملی بومیان بوجود آمد که هم‌اکنون ۸۰۰۰۰ عضو دارد و میتینگهای پرجمعیتی برپا میکند. جلوگیری از پیشرفت جنبش دموکراتیک محالست.

سرمایه‌داری جهانی و جنبش سال ۱۹۰۵ روسیه آسیا را بکلی بیدار کردند. صدها ملیون جمعیت جهل‌زده که در رکود قرون وسطائی بتوحش دچار شده بودند برای زندگانی نوین و برای مبارزه در راه حقوق بدوت انسانی، برای دموکراسی بیدار شدند.

کارگران کشورهای مترقی جهان با علاقه و شور و شوق مراقب این رشد پرتوان جنبش آزادیبخش جهانی در تمام بخشهای کره زمین و در تمام اشکال آن هستند. بورژوازی اروپا که از نیروی جنبش کارگری ترسیده است خود را به آغوش ارتجاع، نظامیان، کشیشان و جهل‌پروران انداخت. اما پرولتاریای ممالک اروپایی و دموکراسی جوان ممالک آسیایی که سرشار از اطمینان به قوای خود و اعتماد به توده‌های مردم است، جای این بورژوازی را که زنده زنده می‌کند، میگیرد.

بیداری آسیا و آغاز مبارزه برای حکومت پرولتاریای مترقی اروپا نشانه فصل نوین تاریخ جهانست که در ابتدای قرن بیستم گشوده شد.

روزنامه «پراودا»، شماره ۱۰۳، لنین، کلیات آثار، چاپ پنجم
 ۷ مه سال ۱۹۱۳. روسی، جلد ۲۳، صص
 امضا: ف. ۱۴۵ - ۱۴۶

طبقه کارگر و مسئله ملی

روسیه از نظر ملی کشوری رنگارنگ است. سیاست دولت، سیاست ملاکین که مورد پشتیبانی بورژوازیست سرپا از ناسیونالیسم چرنوسوتنی آکنده است.

لبه تیز این سیاست علیه اکثریت ملل روسیه که اکثریت مسکنه آنها تشکیل میدهند، متوجه است. در کنار این سیاست، ناسیونالیسم بورژوائی سایر ملتها (لهستانیها، یهودیها، اوکرائینیها، گرجیها و دیگران) سر بلند میکند و میکوشد طبقه کارگر را با مبارزه ملی و یا مبارزه برای فرهنگ ملی از وظائف عظیم جهانیش منحرف گرداند.

اهمیت مسئله ملی ایجاب میکند که این مسئله از طرف تمام کارگران آگاه بروشنی مطرح و حل گردد.

هنگامیکه بورژوازی باتفاق مردم، باتفاق زحمتکشان برای آزادی مبارزه میکند، از آزادی کامل و برابری کامل حقوق ملتها دفاع مینمود. کشورهای متمدنی، سوئیس، بلژیک، نروژ و سایرین نمونه بدست ما میدهند که چگونه در نظام اجتماعی واقعاً دموکراتیک ملت‌های آزاد با صلح و صفا کنار هم بسر میبرند و یا با صلح و صفا از هم جدا میشوند.

اکنون بورژوازی از کارگران میترسد، در جستجوی اتحاد با پوریشکیویچ‌ها (۲۸) و ارتجاعست، به دموکراتیسم خیانت میکند، از ستم‌گری و یا عدم برابری حقوق ملتها دفاع مینماید و کارگران را با شعارهای ناسیونالیستی فاسد میسازد.

. در دوران ما فقط پرولتاریاست که از آزادی حقیقی ملتها و از وحدت کارگران کلیه ملل دفاع میکند.

برای اینکه ملل مختلف با صلح و صفا کنار هم بسر ببرند و یا (وقتی مناسب باشد) از هم جدا شوند و دولتهای مختلف بوجود بیاورند، برای اینکار دموکراتیسم کاملی که طبقه کارگر از آن دفاع میکند، ضروریست. برای هیچ ملتی و برای هیچ زبانی حتی يك امتیاز هم نباید قائل شد! بدون کوچکترین اجحاف و بدون کوچکترین بیعدالتی نسبت به اقلیت ملی! - اینهاست اصول دموکراسی کارگری.

سرمایه داران و ملاکین آرزومندند که بهر قیمتی شده کارگران ملل مختلف را از هم جدا کنند، اما خود این صاحبان قدرت بعنوان سهامداران «بنگاهائی» که ملیونها «منفعت» دارد (نظیر معادن طلای لنا (۲۹)) بخوبی باهم دمساز میشوند - و ارتودوکسهای روسی و یهودیها و روسها و آلمانیها و لهستانیها و اوکرائینیها، همه* کسانیکه دارای سرمایه هستند متفقاً کارگران همه* ملتها را استثمار میکنند.

کارگران آگاه خواهان وحدت کامل کارگران تمام ملتها در همه و در هر گونه سازمانهای کارگری معارفی و حرفه ای و سیاسی و نظایر آن هستند. بگذار حضرات کادتها خود را با نفی کردن ویا کوچک نمودن برابری حقوق اوکرائینیها مفتضح کنند. بگذار بورژوازی همه* ملتها با جملات دروغین درباره فرهنگ ملی، درباره وظائف ملی و غیره و غیره خود را دلخوش کند.

کارگران نخواهند گذاشت با هیچگونه نطقهای شیرین درباره فرهنگ ملی ویا «خودمختاری ملی فرهنگی» تفرقه میانشان بیاندازند. کارگران تمام ملتها متفقاً، یکجا، در سازمانهای مشترك از آزادی کامل و از برابری کامل حقوق - ضامن فرهنگ واقعی - دفاع میکنند.

کارگران در سراسر جهان فرهنگ بین المللی خود را که مبلغین آزادی و دشمنان ستمگری از مدتها پیش تدارك دیده اند، ایجاد میکنند. کارگران در برابر جهان کهنه، جهان ستم ملی، نفاق ملی ویا منازعات ملی، جهان نوین وحدت ترحمتکشان

تمام ملتها را قرار میدهند که در آن برای حتی يك امتیاز،
حتی برای کوچکترین ستمگری انسان بر انسان دیگر جایی
نیست.

لنین، کلیات آثار،

چاپ پنجم روسی،

جلد ۲۳، صص ۱۵۰ - ۱۴۹.

روزنامه «پراودا»،

شماره ۱۰۶،

۱۰ مه سال ۱۹۱۳.

اروپای عقب‌مانده و آسیای پیشرو

پیشرو

مقابله^{*} این کلمات خلاف‌گویی بنظر میرسد. کیست که نداند اروپا پیشرو و آسیا عقب‌مانده است؟ ولی با اینحال در کلماتی که برای عنوان این مقاله انتخاب شده است حقیقت تلخی نهفته است.

در اروپای متمدن و پیشرو، با تکنیک پیشرو و درخشانش، با فرهنگ غنی و همه‌جانبه و با مشروطیتش آن لحظه^{*} تاریخی فرا رسیده که در آن بورژوازی فرمانروا، از خوف پرولتاریا که بطور روزافزونی در حال رشد و استحکام است، از کلیه^{*} نظامات عقب‌مانده، زوال‌یابنده، قرون وسطایی پشتیبانی مینماید. بورژوازی در حال زوال برای حفظ بردگی مزدوری که در حال تزلزل است با تمام نیروهای زوال یافته و زوال‌یابنده متحد میگردد.

در اروپای پیشرو فرمانروایی با بورژوازی است که از تمام اصول عقب‌مانده پشتیبانی میکند. در زمان ما اروپا پیشرو است ولی نه از دولت سر بورژوازی، بلکه علی‌رغم آن، زیرا تنها پرولتاریاست که دائماً بر تعداد کثیر مبارزان راه یک آینده^{*} بهتر میافزاید، تنها اوست که حصومت بی‌امان ارتش خود را نسبت به عقب‌ماندگی، وحشیگری، امتیازات، بردگی و تحقیر انسان نسبت بانسان حفظ میکند و آنرا بسط و توسعه میدهد. در اروپای «پیشرو» تنها طبقه^{*} پیشرو پرولتاریاست. و حال آنکه بورژوازی، که هنوز در قید حیات است، بمنظور حفظ بردگی

محتضر سرمایه داری برای هر گونه وحشیگری، درندگی و جنایتی آماده است.

تصور نمیرود برای نشان دادن درجه * فساد تمام بورژوازی اروپا بتوان مثالی بارزتر از این آورد که این بورژوازی بخاطر مقاصد آزمندانه * کارگردانان مالی و سرمایه داران شیاد در آسیا از ارتجاع پشتیبانی میکنند.

در آسیا همه جا جنبش دموکراتیک نیرومندی نشو و نما مییابد و بر وسعت دامنه آن افزوده میشود و مستحکم میگردد. در آنجا بورژوازی هنوز باتفاق مردم برضد ارتجاع گام برمیدارد. شوق زندگی و فرهنگ و آزادی در صدها میلیون نفر بیدار میشود. چه وجد و شعفی این جنبش جهانی در قلوب کلیه * کارگران آگاهی که میدانند راه کلکتیویسم از دموکراسی میگذرد تولید مینماید! چه علاقه * عمیقی نسبت به آسیای جوان سرپای وجود دموکراتهای شرافتمند را فرا گرفته است!

ولی اروپای «پیشرو» چه میکند؟ چین را چپاول مینماید و بدشمنان دموکراسی و آزادی در چین کمک میکند!

اینک يك حساب كوچك ساده ولی آموزنده. قراردادی برای واگذاری وام جدید به چین برضد دموکراسی چین منعقد گردیده است: «اروپا» طرفدار یوانگ شی کای است که به تهیه * بساط دیکتاتوری نظامی مشغول است. چرا اروپا طرفدار اوست؟ بخاطر يك معامله * پرسود. مجموع وام قریب ۲۵۰ میلیون روبل است که در مقابل هر ۱۰۰ روبل ۸۴ روبل پرداخت میشود. بدین طریق بورژواهای «اروپا» به چینیها ۲۱۰ میلیون میپردازند؛ و حال آنکه از خریداران برگهای وام ۲۲۵ میلیون میگیرند. بفرمائید در ظرف چند هفته ۱۵ میلیون روبل سود خالص! آیا حقیقتاً این يك سود «خالص» نیست؟

ولی اگر مردم چین این وام را برسمیت نشناختند چطور؟ بالاخره چین جمهوری است و اکثریت پارلمان هم با وام مخالف است؟

اوه، آنوقت است که اروپای «پیشرو» فریادش درباره *

«تمدن»، «نظم»، «فرهنگ» و «میهن» بلند میشود! آنوقت است که اروپا توپها را بیرون میکشد و باتفاق یوآنگ شی کای ماجراجو، خائن و دوست ارتجاع این جمهوری آسیای «عقب مانده» را سرکوب میکند!

تمام اروپای فرمانروا، تمام بورژوازی اروپا با تمام نیروهای ارتجاع و قرون وسطایی در چین متحد است. در عوض تمام آسیای جوان، یعنی صدها میلیون زحمتکش در آسیا، در وجود پرولتاریای کلیه کشورهای متمدن، متحد مطمئنی دارند. هیچ نیرویی در جهان قادر به جلوگیری از پیروزی این پرولتاریا که هم ملت‌های اروپا و هم ملت‌های آسیا را آزاد خواهد کرد، نخواهد بود.

لنین، کلیات آثار،

چاپ پنجم روسی،

جلد ۲۳، صص ۱۶۷ - ۱۶۶.

روزنامه «پراودا»،

شماره ۱۱۳،

۱۸ مه سال ۱۹۱۳.

درباره غرور ملی ولیکاروسها

این روزها چقدر دربارهٔ ملیت و میهن سخن میگویند و از آن دم میزنند و درباره‌اش فریاد میکشند! وزرای لیبرال و رادیکال انگلستان، عدهٔ بیشماری از پوبلیسیست‌های «پیشرو» فرانسه (که کاملاً با پوبلیسیست‌های ارتجاع هم‌آواز درآمده‌اند)، جمع کثیری از میرزابنویسهای دستوری و کادت (۳۰) و نیز نویسندگان ترقیخواه روسیه (حتی برخی از نارودنیکها (۳۱) و «مارکسیستها») همه با هزاران آهنگ به نغمه‌سرایی دربارهٔ آزادی و استقلال «میهن» و عظمت اصل استقلال ملی مشغولند. در اینجا نمیتوان تشخیص داد که حداقل بین مداح جیره‌خوار نیکلای رومانوف دژخیم یا شکنجه‌دهندگان سیاهان و مردم هند از یکطرف و خرده‌بورژوای جاهلی که از روی کودنی یا سست‌عنصری «موافق با جریان» شنا میکند، از طرف دیگر، از کجا شروع میشود. و آنکهی تشخیص این موضوع اهمیتی هم ندارد. ما در اینمورد با جریان مسلکی بسیار عریض و عمیقی روبرو هستیم که ریشه‌های آن با منافع حضرات ملاکان و سرمایه‌داران ملتهای عظمت‌طلب پیوند بس محکمی دارد. هر سال دهها و صدها میلیون، صرف ترویج عقایدی میشود که بحال این طبقات سودمند است: آسیاب بزرگی است که از هر سو آب در آن میریزند: از منشیکوف (۳۲) شوینیست با ایمان گرفته تا آنهاییکه اپورتونیسیم یا سست‌عنصری شوینیست‌شان کرده

است - نظیر پلخائف و ماسلف، روبانوویچ و اسمیرتف، کراپوتکین و بورتسف (۳۳).

ما سوسیال دموکراتهای ولیکاروس هم میکوشیم تا روش خود را نسبت باین جریان مسلکی روشن سازیم. برای ما نمایندگان ملت عظمت طلب انتهای خاوری اروپا و بخش بزرگی از آسیا سزاوار نیست اهمیت عظیم مسئله ملی را فراموش کنیم؛ - بخصوص در کشوری که بحق آنرا «زندان ملل» مینامند؛ - بخصوص هنگامیکه در خاور دور اروپا و نیز در آسیا، سرمایه داری، یک سلسله از ملتهای «جدید» بزرگ و کوچک را بجنبش زندگ، و آگاهی واداشته و بیدار ساخته؛ - بخصوص در لحظه ای که سلطنت تزاری میلیونها از افراد ولیکاروس و «ملتهای غیر روسی» را تحت سلاح درآورده تا یک سلسله از مسائل ملی را طبق منافع شورای متحده اعیان (۳۴) و کوچکها و کرسٹفنیگها، دالگاروکفها، کوتلرها و رودیچفها (۳۵) «حل نماید».

آیا ما پرولتارهای آگاه ولیکاروس از حس غرور ملی ببری هستیم؟ البته خیر! ما زبان خورد و میهن خود را دوست داریم، ما بیش از هر چیز کوشش میکنیم توده های زحمتکش آن (یعنی نه دهم جمعیت آن) را بسطح زندگی آگاهانه دموکراتها و سوسیالیستها ارتقاء دهیم. برای ما دردناکتر از هر چیزی مشاهده و احساس زورگویی و ستمگری و اهانتی است که دژخیمان تزاری و اشراف و سرمایه داران، میهن زیبای ما را دستخوش آن نموده اند. ما افتخار میکنیم که به این زورگوئیا از محیط ما یعنی ولیکاروسها پاسخ شایسته داده شد؛ ما افتخار میکنیم که این محیط افرادی مثل رادیشچف (۳۶)، دکابریستها (۳۷) و انقلابیهای رازنوجینتس سالهای هفتاد (۳۸) قرن گذشته را پرورش داد؛ ما افتخار میکنیم که طبقه کارگر ولیکاروس در سال ۱۹۰۵ حزب انقلابی نیرومند توده ها را بوجود آورد و دهاتی ولیکاروس نیز در عین حال شروع به دموکرات شدن نمود و به سرنگون ساختن کشیشها و ملاکان پرداخت.

ما بخاطر داریم که چگونه نیم قرن پیش چرنیشفسکی (۳۹) دموکرات ولیکاروس، که زندگی خود را وقف انقلاب نمود گفت:

«این ملت تیره بخت، ملت بردگان است، از بالا تا پایین - همه برده اند» (۴۰). ولیکاروسهایی که برده بی پرده و یا در پرده اند (برده در مقابل سلطنت تزاری) دوست ندارند این کلمات را بیاد آورند. و حال آنکه بعقیده ما اینها کلماتی بود حاکی از عشق واقعی نسبت به میهن، عشقی که از فقدان انقلابی‌گری در توده‌های اهالی ولیکاروس در سوز و گداز بود. در آنزمان این انقلابی‌گری وجود نداشت. امروز هنوز کم است ولی بهرحال دیگر وجود دارد. ما از حس غرور ملی سرشاریم زیرا ملت ولیکاروس نیز یک طبقه انقلابی بوجود آورد، ملت روس نیز ثابت نمود که قادر است سرمشقهای عظیمی در مبارزه برای آزادی و سوسیالیسم به بشریت بدهد و کارش تنها تالانهای عظیم، چوبه‌های دار، سیاه چالها و گرسنگی کشیدن‌های عظیم و خاکساری مطلق در برابر کشیشها، تزارها، ملاکان و سرمایه داران نیست.

ما از حس غرور ملی سرشاریم و بهمین جهت است که بویژه از گذشته برده‌وار خود (که در آن ملاکان اشراف دهاتی‌ها را بجنگ میکشانند تا آزادی مجارستان، لهستان، ایران و چین را مختنق سازند) و از اکنون برده‌وار خویش که باز هم همان ملاکان بیاری سرمایه داران، ما را بجنگ میکشانند تا لهستان و اوکراین را خفه کنند و نهضت دموکراتیک را در ایران و چین سرکوب نمایند و باند رومانها (۴۱)، بوبرینسکی‌ها و پوریشکویچ‌ها (۴۲) را که مایه ننگ حیثیت ملی ولیکاروس ما هستند تقویت کنند، بیزاریم. هیچکس گناهکار نیست که برده بدنی آمده ولی برده‌ایکه، نه تنها در راه آزادی خویش نمی‌کوشد، بلکه بردگی خویش را نیز موجه جلوه‌گر ساخته و آنرا زیب و زینت میدهد (مثلاً خفه کردن لهستان، اوکراین و غیره را «دفاع از میهن» ولیکاروس‌ها مینامد) چاکر دون صفتی است که طبعاً در انسان حس خشم و نفرت و تحقیر برمی‌انگیزد.

«ملتی که بر ملتهای دیگر ستم روا میدارد نمیتواند آزاد باشد»، این از سخنان مارکس و انگلس بزرگترین نمایندگان دموکراسی پیگیر قرن نوزدهم - آموزگاران پرولتاریای انقلابی است. و ما کارگران ولیکاروس، که از حس غرور ملی سرشاریم

میخواهیم بهر قیمتی شده است کشور ولیکاروس به کشوری آزاد و وارسته و مستقل و دموکراتیک و جمهوری و سربلند مبدل گردد که بنای مناسباتش با کشورهای همسایه بر روی اصل مساوات بشری مستقر باشد نه بر روی اصل فئودالی امتیازات که موجب کسرشان این ملت بزرگ است. و همانا بدانجهت که ما چنین خواهانیم میگوئیم: در قرن بیستم در اروپا (ولو در خاور دور آن) نمیتوان «از میهن دفاع کرد» مگر اینکه با کلیه وسائل انقلابی برضد سلطنت و ملاکان و سرمایه داران میهن خود، یعنی بدترین دشمنان میهن خویش مبارزه نمود؛ - ولیکاروسها نمیتوانند «از میهن دفاع کنند» مگر اینکه در هر جنگی طالب شکست تزاریسیم باشند، شکستی که برای نه دهم جمعیت ولیکاروس حکم کمترین بلا را دارد، زیرا تزاریسیم نه تنها بر این نه دهم جمعیت از لحاظ اقتصادی و سیاسی ستم روا میدارد، بلکه با خودادن آنها به ستمگری نسبت به ملت‌های غیر و به استتار ننگ خویش از طریق عبارت پردازی‌های سالوسانه و ظاهراً میهن‌پرستانه اخلاقتشان را تباه می‌کند، خوارشان میسازد، حیثیت‌شانرا بر باد میدهد و رذالت می‌اندازد.

شاید بما اعتراض کنند که بغیر از تزاریسیم و در زیر بال و پر همین تزاریسیم نیروی تاریخی دیگر یعنی سرمایه داری ولیکاروس نیز بوجود آمده و تحکیم یافته است که مناطق وسیعی را از لحاظ اقتصادی متمرکز و متحد نموده و بدین‌طریق کار متری انجام میدهد. اما چنین اعتراضی سوسیالیست - شوینیست‌های کشور ما را، که بهتر بود آنها را سوسیالیست‌های تزاری پوریشکویچی بنامیم (همانطور که مارکس لاسالی‌ها را سوسیالیست‌های پادشاهی پروس (۴۳) نامید)، تبرئه نکرده، بلکه شدیدتر متهم مینماید. حتی فرض کنیم که تاریخ، مسئله را بنفع سرمایه داری عظمت‌طلب ولیکاروس و بضرر صد و یک ملت کوچک حل کند. این موضوع استبعادی ندارد زیرا، تمام تاریخ سرمایه - تاریخ زورگویی و غارتگری، خونریزی و رذالت است. و ما هم

بهیچوجه طرفدار حتمی ملت‌های کوچک نیستیم؛ ما، در صورت
 برابری سایر شرایط، بدون چون و چرا طرفدار مرکزیت و مخالف
 با ایدآل خورده بورژوازی در مورد مناسبات فدراتیوی هستیم.
 ولی حتی در این صورت هم اولاً وظیفهٔ ما دموکراتها (تا چه رسد
 به سوسیالیستها) این نیست که به رومانف - بوبرینسکی -
 پوریشکویچ کمک کنیم تا اوکرائین و غیره را خفه کنند.
 بیسمارک، بشیوهٔ خود یعنی بشیوهٔ یونگری (۴۴)، يك عمل
 تاریخی (۴۵) مترقی انجام داد ولی وای بحال آن «مارکسیستی»
 که روی این اساس بفکر افتد کمک سوسیالیستها به بیسمارک
 را موجه جلوه‌گر سازد! ضمناً باید گفت که بیسمارک با متحد
 نمودن آلمانیهای پراکنده، که از ملت‌های دیگر ستم میدیدند بتکامل
 اقتصادی کمک میکرد. و حال آنکه شکفتگی اقتصادی و تکامل
 سریع کشور ولیکاروس لازمه‌اش اینست که این کشور از قید
 زورگویی ولیکاروسها نسبت به ملت‌های دیگر آزاد باشد - این
 اختلاف را ستایشگران شبه - بیسمارک‌های واقعاً روسی ما
 فراموش مینمایند.

ثانیاً، اگر تاریخ مسئله را بنفع سرمایه‌داری عظمت طلب
 ولیکاروس حل نماید، آنوقت از اینجا چنین برمی‌آید که نقش
 سوسیالیستی پرولتاریای ولیکاروس، بعنوان محرك اصلی انقلاب
 کمونیستی که سرمایه‌داری بوجود آورنده آنست، بطریق اولی
 نقش عظیمی خواهد بود. و اما برای انقلاب پرولتاریا تربیت
 طولانی کارگران با روح برابری کامل ملی و برادری امری ضروری
 است. بنابراین همانا از نقطهٔ نظر منافع پرولتاریای ولیکاروس
 تربیت طولانی توده‌ها با روح مدافعهٔ کاملاً قطعی، پیگیر،
 جسورانه و انقلابی از برابری کامل حقوق و حق کلیه ملل مورد
 ستم ولیکاروسها در تعیین سرنوشت خویش امریست ضروری.
 مصالح غرور ملی ولیکاروسها (منظور مفهوم برده‌وار آن نیست)
 و مصالح سوسیالیستی پرولتارهای ولیکاروس (منظور کلیهٔ
 پرولتارهای دیگر) مطابقت دارد. سرمایه‌داری ما مارکس است که
 پس از دهها سال زندگی در انگلستان و نیمه انگلیسی شدن، بنفع

جنبش سوسیالیستی کارگران انگلستان، آزادی و استقلال ملی
ایرلند را طلب می‌کرد.

ولی سوسیال شوینیستهای خانگی ما، یعنی پلخائف و
سایرین در مورد اخیری که ما فرض و بررسی کردیم، نه فقط
بمیهن خود یعنی کشور ولیکاروس آزاد و دموکراتیک بلکه به
برادری پرولتاریایی کلیه * ملل روسیه، یعنی بامر سوسیالیسم
نیز خیانت خواهند ورزید.

روزنامه «سوسیال دموکرات»،
شماره ۳۵،
۱۲ دسامبر سال ۱۹۱۴.

لنین، کلیات آثار، چاپ پنجم
روسی، جلد ۲۶، صص
۱۱۰ - ۱۰۶.

سوسیالیسم و جنگ

(بخشی از فصل یکم)

نظر سوسیالیستها به جنگ

سوسیالیستها همیشه جنگ بین ملت‌ها را بمنزله امری وحشیانه و سببانه تقبیح میکردند. اما نظر ما به جنگ با نظر پاسیفیست‌های بورژوازی (هواداران و مبلغین صلح) و آنارشئیستها تفاوت اصولی دارد. تفاوت ما با اولیها آنست که ما ارتباط ناگزیر جنگ را با مبارزه طبقات در درون کشور میفهمیم، عدم امکان نابودی جنگ را بدون نابودی طبقات و ساختن سوسیالیسم میفهمیم، و همچنین تفاوت ما در آنست که به قانونی بودن، مترقی بودن و ناگزیر بودن جنگهای داخلی، یعنی جنگهای طبقه ستمکش علیه ستمگران، بردگان علیه برده‌داران، دهقانان سرف علیه فئودالها، کارگران مزدور علیه بورژوازی، کاملاً اذعان میکنیم. فرق ما، مارکسیستها، با پاسیفیستها و آنارشئیستها در آنستکه به ضرورت مطالعه و بررسی تاریخی هر جنگی بطور علیحده (از نقطه نظر ماتریالیسم دیالکتیک مارکس) اذعان مینمائیم. در تاریخ بکرات جنگهایی وجود داشته که با وجود تمام وحشتها و سببیتها، فلاکتها و شکنجه‌هایی که مسلماً با هر جنگی مربوطست، مترقی بوده یعنی به تکامل بشریت سود میرسانده و به تخریب مؤسسات ارتجاعی بسیار مضر (مثلاً استبداد و یا فئودالیسم)، وحشیانه‌ترین حکومت‌های مطلقه اروپا (ترکیه و روسیه) کمک میکرده‌اند. باینجهت باید بویژه خصوصیات تاریخی جنگ کنونی را مورد بررسی قرار داد.

انواع تاریخی جنگهای عصر جدید

عصر جدید تاریخ بشریت را انقلاب کبیر فرانسه گشود. از آنزمان تا کمون پاریس، از سال ۱۷۸۹ تا سال ۱۸۷۱ یکی از انواع جنگها، آن جنگهایی بودند که خصلت مترقی بورژوازی یا آزادیبخش ملی داشتند. بعبارت دیگر مضمون اصلی و اهمیت تاریخی این جنگها سرنگونی حکومت مطلقه و فنودالیسم و کندن بنیاد آنها و برانداختن ظلم ملتهای بیگانه بود. باینجهت آنها جنگهای مترقی بودند، و تمام دموکراتهای انقلابی شرافتمند و همچنین کلیه سوسیالیستها در موقع اینگونه جنگها همیشه هوادار موفقیت آن کشوری (یعنی آن بورژوازی) بودند که به سرنگون و یا تخریب خطرناکترین پایه های فنودالیسم و حکومت مطلقه و ستمگری نسبت به ملل دیگر، کمک میکرد. مثلاً، در جنگهای انقلابی فرانسه (۴۶) عنصر غارت و فتح اراضی دیگران بدست فرانسویها وجود داشت، اما این موضوع ذره ای هم از اهمیت اساسی و تاریخی این جنگها که فنودالیسم و حکومت مطلقه را در سراسر اروپای فنودالی فرتوت سرنگون و متزلزل کردند، نمیکاهد، آلمان در جنگ فرانسه و پروس (۴۷) فرانسه را غارت کرد، ولی این مطلب اهمیت اساسی تاریخی این جنگ را که دهها میلیون ملت آلمان را از تفرقه فنودالی و ظلم دو مستبد، تزار روس و ناپلئون سوم، نجات داد، دگرگون نمیسازد.

تفاوت بین جنگ تعرضی و دفاعی

عصر سالهای ۱۷۸۹-۱۸۷۱ آثاری عمیق و خاطراتی انقلابی باقی گذاشت. قبل از سرنگون شدن فنودالیسم و سلطنت مطلقه و ظلم و ستم ملل بیگانه ممکن نبود از تکامل مبارزه پرولتاریا در راه سوسیالیسم صحبتی در میان باشد. سوسیالیستها وقتی از قانونیت جنگ «دفاعی» در مورد جنگهای چنین عصری صحبت میکردند، همیشه بخصوص این هدفها را که به انقلاب علیه

نظام قرون وسطائی و فنودالیسم منجر میگردید در نظر داشتند. سوسیالیستها همیشه از جنگ «دفاعی» معنی جنگ «عادلانه» را درک میکردند (و. لیکنخت (۴۸) یکبار همینطور هم بیان نمود). سوسیالیستها قانونی بودن، مترقی بودن، عادلانه بودن «دفاع از میهن» یا جنگ «دفاعی» را فقط باین معنی درک میکردند و حالا هم درک میکنند. مثلاً هرگاه فردا مراکش به فرانسه، هندوستان به انگلیس، ایران یا چین به روسیه و امثال و نظائر این کشورها اعلان جنگ بدهند صرف نظر از اینکه کدام يك ابتدا حمله کرده باشد این جنگها - جنگهای «دفاعی» و «عادلانه» خواهند بود. و هر سوسیالیستی از پیروزی ممالک مظلوم و وابسته و غیر کامل الحقوق بر دول «بزرگ» ستمگر و برده‌دار و غارتگر هواداری میکند.

اما پیش خود مجسم کنید که برده‌داری که مالک صد برده است با برده‌دار دیگری که مالک ۲۰۰ برده است برای تقسیم «عادلانه‌تر» برده‌ها می‌جنگد. واضحست که اطلاق مفهوم جنگ «دفاعی» و یا «دفاع از میهن» باین مورد قلبی تاریخی و عملاً فریب صاف و ساده مردم عادی و خورده‌بورژوا و عوام‌الناس از طرف برده‌داران تردست می‌بود. بورژوازی امپریالیستی امروزی در جنگ کنونی که برای تحکیم و تشدید بردگی بین برده‌داران در گیر است بخصوص همینطور بوسیله «ایدئولوژی ملی» و مفهوم دفاع میهن ملت‌ها را فریب میدهد.

جنگ کنونی جنگی امپریالیستی است

تقریباً همه به امپریالیستی بودن جنگ کنونی اذعان دارند، اما غالباً این مفهوم را تحریف کرده و یا آنرا نسبت به يك طرف استعمال میکنند، یا با تمام اینها این امکان را جا میزنند که گویا جنگ ممکنست جنبه مترقی بورژوازی و آزادیبخش ملی داشته باشد. امپریالیسم عالیترین مرحله تکامل سرمایه‌داریست که فقط در قرن بیستم حاصل گردیده است. سرمایه‌داری در درون دولتهای ملی قدیمی که بدون تاسیس آنها نمیتوانست فنودالیسم

را سرنگون نماید به تنگنا افتاده است. سرمایه داری تا آن درجه
 تمرکز را تکامل داد که رشته‌های کاملی از صنایع را سندیکاها،
 تراست‌ها، اتحادهای سرمایه داران میلیاردی تصاحب کرده‌اند و
 تقریباً تمام کره زمین بشکل مستعمره یا از طریق سردرگم کردن
 ممالک غیر در هزاران تار استثمار مالی بین این «سلاطین سرمایه»
 تقسیم گردیده است. تلاش برای انحصار، برای تصاحب
 سرزمینهای دیگران بمنظور سرمایه گذاری و صدور مواد خام و غیره
 جانشین آزادی بازرگانی و رقابت شده است. سرمایه داری که
 در مبارزه با فئودالیسم آزادکننده^۱ ملتها بود، به سرمایه داری
 امپریالیستی، به عظیمترین ستمگر ملتها مبدل گردید.
 سرمایه داری مترقی، مرتجع شد، و نیروهای مولده را تا آن درجه
 تکامل داد که بشریت یا باید به سوسیالیسم وارد شود یا اینکه
 سالها و حتی دهها سال مبارزه مسلحانه^۲ دول «بزرگ» را بمنظور
 حفاظت مصنوعی سرمایه داری بصورت مستعمرات، انحصارها،
 امتیازات و انواع و اقسام مظالم ملی تحمل کند.

جنگ بین بزرگترین برده داران بمنظور حفظ و تحکیم برده داری

برای توضیح اهمیت امپریالیسم آمار دقیقی درباره^۳ تقسیم
 جهان بوسیله^۴ دول باصطلاح «بزرگ» (یعنی آنهاییکه در
 غارت عظیم موفقیت یافته‌اند) ذکر میکنیم (به صفحه ۴۲ رجوع
 شود).

از اینجا دیده میشود ملی که در سالهای ۱۸۷۱-۱۷۸۹
 غالباً در رأس سایرین بخاطر آزادی مبارزه میکردند، حالا، پس
 از سال ۱۸۷۶، بربنیان سرمایه داری بسیار تکامل یافته و «از
 حد بلوغ گذشته»، به ستمگران و اسارتگران اکثریت جمعیت و
 ملل کره ارض مبدل گردیده‌اند. از سال ۱۸۷۶ تا سال ۱۹۱۴
 شش دولت «بزرگ» ۲۵ میلیون کیلومتر مربع یعنی سرزمینهایی
 $2\frac{1}{2}$ بار بزرگتر از اروپا را غارت کرده‌اند؛ شش دولت پیش

تقسیم جهان بوسیلهٔ «دول بزرگ» برده‌داری:

مجموعاً		دول مستعمره‌دار		مستعمرات				دول «بزرگ»
		۱۹۱۴		۱۹۱۴		۱۸۷۶		
جمعیت بمیلیون نفر	مساحت بمیلیون کیلومتر مربع	جمعیت بمیلیون نفر	مساحت بمیلیون کیلومتر مربع	جمعیت بمیلیون نفر	مساحت بمیلیون کیلومتر مربع	جمعیت بمیلیون نفر	مساحت به میلیون کیلومتر مربع	
۴۴۰٫۰	۳۳٫۸	۴۶٫۵	۰٫۳	۳۹۳٫۵	۳۳٫۵	۲۵۱٫۹	۲۲٫۵	انگلستان
۱۶۹٫۴	۲۲٫۸	۱۳۶٫۲	۵٫۴	۳۳٫۲	۱۷٫۴	۱۵٫۹	۱۷٫۰	روسیه
۹۵٫۱	۱۱٫۱	۳۹٫۶	۰٫۵	۵۵٫۵	۱۰٫۶	۶٫۰	۰٫۹	فرانسه
۷۷٫۲	۳٫۴	۶۴٫۹	۰٫۵	۱۲٫۳	۲٫۹	—	—	آلمان
۷۲٫۲	۰٫۷	۵۳٫۰	۰٫۴	۱۹٫۲	۰٫۳	—	—	ژاپون
۱۰۶٫۷	۹٫۷	۹۷٫۰	۹٫۴	۹٫۷	۰٫۳	—	—	ایالات متحده آمریکا شمالی
۹۶۰٫۶	۸۱٫۵	۴۳۷٫۲	۱۶٫۵	۵۲۳٫۴	۶۵٫۰	۲۷۳٫۸	۴۰٫۴	شش دولت «بزرگ»
۴۵٫۳	۹٫۹			۴۵٫۳	۹٫۹	مستعمرات متعلق به دولتهای غیر بزرگ (بلژیک، هلند و سایر دولتها)		
۳۶۱٫۲	۱۴٫۵					سه کشور «نیمه مستعمر» (ترکیه، چین و ایران)		
۱۳۶۷٫۱	۱۰۵٫۹					جمعاً		
۲۸۹٫۹	۲۸٫۰					سایر دولتها و کشورها		
۱۶۵۷٫۰	۱۳۳٫۹					سراسر کره زمین (بدون مناطق قطبی)		

از نیم میلیارد (۵۲۳ میلیون) نفر را در مستعمرات برده و اسیر کرده‌اند. بهر چهار نفر از ساکنین دول «بزرگ» پنج نفر از ساکنان مستعمرات «آنها» می‌رسد. و همه میدانند که مستعمرات را بزور شمشیر و آتش فتح کرده‌اند و با اهالی مستعمرات وحشیانه رفتار میکنند و با هزاران وسیله آنها را استثمار مینمایند (از طریق صدور سرمایه، امتیازات و غیره، فریب در موقع فروش کالاها، بتبعیت از مقامات حکومتی ملت «حاکم» درآوردن و امثال و نظائر اینها). بورژوازی انگلیس و فرانسه مردم را فریب داده و می‌گوید بخاطر آزادی ملل و بلژیک می‌جنگد؛ اما در واقع بخاطر حفظ مستعمراتی می‌جنگد که بیحد و حساب یغما کرده است. امپریالیستهای آلمانی فوراً بلژیک و سایر ممالک را آزاد می‌کردند هرگاه انگلیسها و فرانسویها مستعمرات خود را «خداپسندانه» با آنها تقسیم مینمودند. خودویژگی وضع عبارت از اینست که در این جنگ سرنوشت مستعمرات با جنگ در قاره تعیین میگردد. از نقطه نظر عدالت بورژوازی و آزادی ملی (یا حق بقاء ملت) آلمان مسلماً در برابر انگلیس و فرانسه محق است زیرا از لحاظ مستعمرات «مغبون» شده و دشمنانش بملتهای فوق‌العاده بیشتری ظلم میکنند، و در کشور متحد آلمان، در اتریش، اسلاوهای مظلوم مسلماً از آزادی بمراتب بیشتری استفاده میکنند تا در روسیه تزاری که حقیقتاً «زندان ملتها» است. اما خود آلمان نه برای آزاد کردن بلکه برای ستمگری بملتها می‌جنگد. وظیفه سوسیالیستها نیست که به راهزن جوانتر و نیرومندتری (آلمان) کمک کنند، تا راهزنان پیرتر و سیرتر را غارت نماید. سوسیالیستها میبایست از مبارزه بین راهزنان استفاده کنند تا همه آنها را سرنگون نمایند. باینمنظور سوسیالیستها باید قبل از هرچیز حقیقت را ب مردم بگویند، بویژه اینکه این جنگ از سه جهت جنگ برده‌داران برای تحکیم بردگیست. این جنگ اولاً برای تحکیم بردگی مستعمراتست از طریق تقسیم «عادلان» تر و استثمار «یکدست» تر بعدی آنها؛ ثانیاً برای تحکیم ظلم و تعدی نسبت بملتهای غیر در داخل خود

دولتهای «بزرگست»، زیرا هم اتریش و هم روسیه (روسیه
بمراتب بدتر و بیشتر از اتریش) فقط با این ظلم سرپا
ایستاده‌اند و بوسیله جنگ آنها تشدید میکنند؛ ثالثاً، برای
تحکیم و تطویل بردگی مزدوریست، زیرا پرولتاریا به تفرق دچار
گردیده و تحت فشار واقعست، و سرمایه داران از جنگ سود برده
و ثروتمند میشوند و به آتش اوهام و اباطیل ملی دامن زده و
ارتجاع را تقویت میکنند و ارتجاع در تمام کشورها، حتی در
آزادترین کشورها و جمهوریها سر بلند کرده است.

«جنگ ادامه سیاست با وسائل دیگر (بخصوص جبری) است»

این جمله معروف به یکی از ژرف‌اندیش‌ترین نویسندگان
مسائل نظامی، به کلاوزیتس تعلق دارد. مارکسیستها همیشه
بحق این بیان را شالوده تئوریک نظرات نسبت به اهمیت هر
یک از جنگها میدانستند. مارکس و انگلس همیشه بخصوص از این
نقطه نظر به جنگهای گوناگون نگاه میکردند.

این نظریه را با جنگ کنونی تطبیق کنید. شما میبینید که
دولتها و طبقات حاکمه هم انگلستان و فرانسه و آلمان و ایتالیا
و اتریش و روسیه در ظرف دهها سال، تقریباً نیم قرن، سیاست
غارت مستعمرات، اجحاف و ظلم به ملل غیر، سرکوبی جنبش
کارگری را اجرا میکردند. در جنگ کنونی چنین سیاستی، بویژه
چنین سیاستی تعقیب میشود. منجمله هم در اتریش و هم در
روسیه، سیاست چه در زمان صلح و چه در زمان جنگ عبارت
از اسارت ملتهاست، نه آزادی آنها. برعکس ما در چین و ایران
و هند و سایر کشورهای وابسته طی دهها سال اخیر سیاست
بیداری برای حیات ملی دهها و صدها میلیون نفر، آزادی آنها از
اسارت دول «بزرگ» ارتجاعی را مشاهده مینمائیم. جنگ بر چنین
زمینه‌ای تاریخی اکنون نیز میتواند جنگ مترقی بورژوازی و
آزادیبخش ملی باشد.

کافیست از نقطه نظر ادامه سیاست دول «بزرگ» و طبقات

اساسی داخل آنها، به جنگ کنونی بنگریم، تا اینکه بلافاصله جنبه ضدتاریخی و کذب و سالوسی فاحش این عقیده که گویا میتوان در جنگ کنونی ایده «دفاع از میهن» را تبرئه نمود مشهود گردد.

نمونه^۲ بلژیک

سوسیال شوینیستهای اتفاق سه گانه (۴۹) (حالا چهارگانه) دوست دارند بیش از هر چیز به نمونه^۲ بلژیک استناد نمایند (در روسیه پلخانوف و شرکاء). اما این نمونه علیه آنهاست. همانطور که همیشه و در همه جا دول محارب عمل میکردند و در صورت لزوم تمام قراردادهای و تعهدات را پایمال سینمودند، امپریالیستهای آلمانی بیشرمانه بیطرفی بلژیک را نقض کردند. فرض کنیم که کلیه دول ذینفع در مراعات قراردادهای بین‌المللی به آلمان اعلان جنگ داده و آزادی بلژیک و پرداخت غرامت به آن کشور را خواستار شدند. در اینصورت البته سوسیالیستها با دشمنان آلمان همفکر و همدل میبودند. اما اتفاقاً موضوع اینست که «اتحاد سه گانه (و چهارگانه)» بخاطر بلژیک نمیجنگد؛ این مطلب بوضوح معلومست و فقط مزوران آنرا پنهان میکنند. انگلستان مستعمرات آلمان و ترکیه را غارت میکند، روسیه گالیسی و ترکیه را، فرانسه میخواهد الزاس و لرن و حتی ساحل چپ رود رن را بدست بیاورد؛ با ایتالیا قراردادی برای تقسیم غنائم (آلبانی، آسیای صغیر) بسته شده؛ با بلغارستان و رومانی نیز برای تقسیم غنیمت چانه میزنند. در زمینه^۲ جنگ کنونی دول کنونی نمیتوان به آزادی بلژیک کمک کرد، مگر از راه کمک به اختناق ترکیه و یا اتریش و سایرین! «دفاع از میهن» در اینجا چه موضوعی دارد؟؟ خصوصیت جنگ امپریالیستی، جنگ بین دولتهای ارتجاعی بورژوازی که از لحاظ تاریخی دوره^۲ خود را سپری کرده‌اند، در همینست. هر کسی شرکت در این جنگ را تبرئه میکند، ظلم و اجحاف امپریالیستی به ملت‌ها را ابدی

میسازد. هر کسی تبلیغ میکند که از دشواریهای کنونی دولتها برای مبارزه در راه انقلاب اجتماعی استفاده شود، از آزادی حقیقی واقعاً تمام ملتها، که فقط در دوران سوسیالیسم امکان پذیر است، دفاع میکند.

در ژوئیه - اوت سال ۱۹۱۵
نوشته شده است.

در ماه اوت ۱۹۱۵ بصورت جزوه
از طرف هیئت تحریریه
روزنامه «سوسیال دموکرات»
در ژنو منتشر گردید.

لنین، کلیات

آثار، چاپ پنجم

روسی، جلد ۲۶،

صص ۳۱۸-۳۱۱

در باره کاریکاتور هار کسپیسیم و در باره «اکونومیسم» اهپریالیستی»

۶- بقیه مسائلی سیاسی که پ. کیفسکی مطرح و تحریف نموده است

ما در تزه‌های خود اظهار داشتیم که آزادی مستعمرات جز حق تعیین سرنوشت بدست خود ملتها چیز دیگری نیست. اروپاییها غالباً فراموش میکنند که خلقهای مستعمرات فیث ملت‌هایی هستند، اما تحمل چنین «فراموشکاری» یعنی تحمل شوینیسیم. پ. کیفسکی «اعتراض میکند»:

در مستعمرات نوع خالص «پرولتاریا بمعنی خاص این کلمه وجود ندارد» (انتهای بند ج در فصل ۲). «در اینصورت «حق تعیین سرنوشت» را برای چه کسی پیش بکشیم؟ برای بورژوازی مستعمراتی؟ برای فلاحین؟ برای دهقانان؟ البته نه. نظر سوسیالیستها (تکیه روی کلمه از پ. کیفسکی است) ابلهانه است که برای مستعمرات شعار حق تعیین سرنوشت پیش کشیده شود، زیرا بطور کلی پیش کشیدن شعارهای حزب کارگر برای کشورهای که «در آنجا کارگرانی وجود ندارد ابلهانه است».

خشم پ. کیفسکی که نظریه ما را «ابلهانه» اعلام نموده هر چقدر هم وحشتناک باشد، معهذا ما بخود جرات داده و محترمانه باو تذکر میدهیم که دلایلش اشتباهست. فقط «اکونومیستها» (۵۰) که خاطره‌ای اندوهبار بجا گذاشتند، فکر میکردند که: «شعارهای حزب کارگر» فقط برای کارگران پیش کشیده

میشوند* نه، این شعارها برای تمام جمعیت زحمتکش، برای تمام مردم پیش کشیده میشوند. ما در بخش دموکراتیک برنامه خود - که پ. کیفسکی «مطلقاً» درباره اهمیت آن نیاندیشیده است - ما بخصوص به تمام مردم رجوع میکنیم و باینجهت در این بخش برنامه از «مردم» صحبت میکنیم**.

ما ۱۰۰۰ ملیون از جمعیت زمین را جزو خلقهای مستعمره و نیمه مستعمره محسوب کردیم و پ. کیفسکی بخود زحمت نداد این اظهار کاملاً منجز ما را تکذیب کند. از این ۱۰۰۰ ملیون بیش از ۷۰۰ ملیون (چین، هند، ایران، مصر) به ممالکی تعلق دارند که در آنجا کارگر هست. اما حتی برای آن ممالک مستعمراتی که در آنجا کارگر نیست و فقط برده دار و برده و نظائر آن هست، پیش کشیدن «حق تعیین سرنوشت» برای هر مارکسیستی نه فقط ابلهانه نیست، بلکه واجب است. احتمالاً وقتی پ. کیفسکی کمی فکر کند این نکته را میفهمد و همچنین خواهد فهمید که «حق تعیین سرنوشت» همیشه «برای» دو ملت ستمکش و ستمگر پیش کشیده میشود.

«اعتراض» دیگر پ. کیفسکی:

«باینجهت ما در مورد مستعمرات به شعار منفی، یعنی به درخواستی که سوسیالیستها از دولتهای خود دارند - «از مستعمرات بیرون بروید!» - اکتفا میکنیم. این درخواست که در شرایط سرمایه داری قابل تحقق نیست

* به پ. کیفسکی توصیه میکنیم قلمپردازیهای سالهای ۱۹۰۱-۱۸۹۹ آ. مارتینوف و شرکاء را بخواند. او بسیاری از استنادهای «خود» را در آنجا خواهد یافت.

** برخی از مخالفین عجیب «حق ملل در تعیین سرنوشت خویش» باین بهانه علیه ما اعتراض میکنند که «ملتها» به طبقات تقسیم شده اند! معمولاً ما به این مارکسیستهای کاریکاتوری تذکر میدهیم که در بخش دموکراتیک برنامه ما از «حکومت مطلقه مردم» صحبت میشود.

مبارزه علیه امپریالیسم را تند و تیز میکنند، ولی با پیشرفت تضادی ندارد، زیرا جامعه^۱ سوسیالیستی بطور کلی مالک مستعمرات نخواهد بود».

عدم استعداد و یا عدم تمایل این نویسنده که لااقل کمی پیرامون مضمون تئوریک شعارهای سیاسی تفکر کند واقعاً شگفت‌انگیز است! مگر واقعاً از اینکه بجای اصطلاح سیاسی دقیق تئوریک جمله‌ای تبلیغاتی استعمال کنیم موضوع تغییر میکند؟ گفتن «از مستعمرات بیرون بروید» بخصوص یعنی از تجزیه و تحلیل تئوریک بزیر سایه^۲ جمله‌ای تبلیغاتی پنهان شویم! هر یک از مبلغین حزب ما وقتی صحبت از اوکرائین و لهستان و فنلاند و غیره پیش می‌آورد حق دارد به تزاریسیم («دولت خودی») بگوید: «از فنلاند و غیره، بیرون بروید»، اما مبلغ هوشمند می‌فهمد که فقط برای «تند و تیز کردن» نمیتوان نه شعارهای مثبت و نه شعارهای منفی پیش کشید. فقط افرادی نظیر آلکسینسکی (۵۱) میتوانند اصرار بورزند که شعار «منفی» «از دوام سیاه بیرون بروید» را میتوان یا کوشش برای «تندرتیز کردن» مبارزه علیه شری معلوم توجیه کرد.

تند و تیز کردن مبارزه جمله^۳ توخالی سوپروکتیویست‌ها نیست که فراموش میکنند که مارکسیسم برای توجیه هر گونه شعاری تجزیه و تحلیل دقیق، هم واقعیت اقتصادی، هم اوضاع و احوال سیاسی، و هم اهمیت سیاسی این شعار را طلب مینماید. حقنه کردن این مطلب مناسب نیست ولی وقتی انسان را باینکار مجبور میکنند چه میتوان کرد؟

مباحثه‌ای تئوریک درباره^۴ مسئله‌ای تئوریک را با جارجونجال تبلیغاتی قطع کردن - ما با این شیوه^۵ آلکسینسکی مانوس شده‌ایم ولی شیوه^۶ بدیست. مضمون سیاسی و اقتصادی شعار «از مستعمرات بیرون بروید» یکی و فقط یکیست: آزادی جدایی برای ملت‌های مستعمره، آزادی تاسیس دولت‌های مجزا! هرگاه چنانچه پ. کیفسکی فکر میکند قوانین کلی امپریالیسم مانع حق

تعیین سرنوشت ملت‌هاست و آنرا به تخیل و توهم و نظائر و امثال آن مبدل میکند، پس چگونه میتوان بدون تفکر از این قوانین کلی برای اکثریت ملل جهان استثنائی مقرر کرد؟ واضحست که «تئوری» پ. کیفسکی کاریکاتوری از تئوریست. تولید کالائی و سرمایه داری، رشته‌های ارتباط سرمایه مالی، در اکثریت عظیم کشورهای مستعمره وجود دارند. چگونه میتوان حکومتها و دولتهای ممالک امپریالیستی را به «خروج از مستعمرات» خواند، هرگاه از نقطه نظر تولید کالائی، سرمایه داری و امپریالیسم این درخواست «غیرعلمی» که بوسیله خود لنچ، کونوف (۵۲) و دیگران «مردود شده»، «تخیلی» است؟

در قضاوت‌های این نویسنده اثری از فکر نیست!

در اینبار که «عملی نبودن» آزادی مستعمرات فقط بمعنی: «بدون يك سلسله انقلاب غیر عملیست» نویسنده حتی فکر نکرده است. او در اینبار که بمناسبت انقلاب سوسیالیستی در اروپا، آزادی مستعمرات عملیست فکر نکرده است. در اینبار که «جامعه سوسیالیستی» نه فقط مستعمرات، بلکه ملل ستمکش را نیز بطور کلی «بمالکیت خود در نخواهد آورد» فکر نکرده است. در اینبار که نه از لحاظ سیاسی و نه از لحاظ اقتصادی بین «تملك» لهستان یا ترکستان از طرف روسیه، در مسئله مورد بحث ما فرقی نیست او فکر نکرده است. در اینبار که میل «جامعه سوسیالیستی» به «خروج از مستعمرات» فقط بمعنی آنست که به آنها حق بدهد آزادانه جدا شوند، مطلقاً بمعنی آن نیست که به آنها توصیه کند جدا بشوند، فکر نکرده است. پ. کیفسکی بمناسبت تمایزی که بین مسئله حق جدائی با مسئله توصیه بجداشدن گذاشتیم ناسزا گفته و ما را «شعبده باز» نامیده و برای اینکه این نظریه را در برابر کارگران «علماً مستدل کند» مینویسد:

«وقتی کارگری از مبلغ بپرسد پرولتار باید در مورد مسئله ساموستیونس (یعنی استقلال سیاسی اوکرائین)

چه نظری داشته باشد و در جواب می‌شنود: سوسیالیستها برای بدست آوردن حق جدائی میکوشند و علیه جدائی تبلیغ میکنند، چه فکر میکنند؟»

من فکر میکنم که میتوانم به این سؤال پاسخی دقیق بدهم. بخصوص چنین پاسخی: من معتقدم که هر کارگر هوشمندی فکر میکند که پ. کیفسکی فکر کردن را بلد نیست.

هر کارگر هوشمندی «فکر میکند»: آخر همین پ. کیفسکی بما کارگران میاموزد که فریاد بکشیم: «از مستعمرات بیرون بروید». یعنی ما کارگران ولیکاروس باید از دولت خود بخواهیم که از مغولستان و ترکستان و ایران بیرون برود، - کارگران انگلیسی باید بخواهند که دولت انگلیس از مصر و هند و ایران و سایر نقاط بیرون برود. اما مگر این خواست باین معنیست که ما پرولتارها، میخواستیم از کارگران و فلاحان مصر، از کارگران و دهقانان مغولستان و ترکستان و هندوستان جدا شویم؟ مگر این به آن معنیست که ما به توده‌های زحمتکش مستعمرات توصیه کرده‌ایم که از پرولتاریای آگاه اروپائی «جدا بشوند»؟ مطلقاً چنین نیست. ما همیشه طرفدار صمیمانه‌ترین نزدیکی و همبستگی کارگران آگاه کشورهای پیشرو با کارگران، دهقانان، بردگان تمام کشورهای مظلوم بوده و خواهیم بود. ما همیشه به طبقات مظلوم تمام کشورهای مظلوم، منجمله مستعمرات، توصیه کرده‌ایم و همیشه توصیه خواهیم کرد که از ما جدا نشوند، بلکه هرچه ممکنست صمیمانه‌تر با ما نزدیک و متحد گردند.

هرگاه ما از دولتهای خود طلب میکنیم که از مستعمرات گورشانرا گم کنند - یعنی چنانچه نه با جاروچنجال تبلیغاتی، بلکه با بیان دقیق سیاسی اظهار کنیم - می‌خواهیم که دولت آزادی کامل برای جدا شدن، حق واقعی برای تعیین سرنوشت خود به آنان واگذارد - هرگاه ما بمجرد آنکه بحکومت رسیدیم خودمان حتماً این حق را عملی می‌سازیم و این آزادی را میدهیم، پس ما اینرا از دولت کنونی می‌خواهیم و خودمان وقتی دولت

شدیم اینرا عملی میکنیم، مطلقاً نه برای «توصیه» به جدا شدن است، بلکه برعکس برای تسهیل و تسریع نزدیکی دموکراتیک و آمیزش ملتهاست. ما تمام مساعی را بکار میبریم تا با مغولها و ایرانیها و هندیها و مصریها نزدیک و متحد شویم، ما انجام اینکار را دین و مصلحت خود میدانیم، زیرا در غیر اینصورت سوسیالیسم در اروپا ناپایدار خواهد بود. ما میکوشیم به این ملتها که از ما عقبافتاده تر و مظلوم ترند بنابه گفته ی بسیار شیوای سوسیال دموکراتهای لهستان «کمک فرهنگی بی شایبه» بدهیم، یعنی به آنها کمک کنیم که به استعمال ماشین، به تسهیل کار، به دموکراسی، به سوسیالیسم برسند.

هر گاه ما برای مغولها، ایرانیها، مصریها و بدون استثناء برای تمام ملل مظلوم و ناقص الحقوق آزادی جدا شدن میطلبیم، مطلقاً از آنجهت نیست که ما طرفدار جدائی آنها هستیم، بلکه فقط بدانجهت است که ما طرفدار نزدیکی و اتحاد آزادانه و داوطلبانه هستیم نه اجباری. فقط باین دلیل!

و از این لحاظ یگانه فرقی که ما بین دهقان و کارگر مغول ویا مصری و لهستانی یا فنلاندی میبینیم در آنست که آخریها مردمی پیشرفته تر، از جنبه سیاسی مجربتر از ولیکاروسها، از جنبه اقتصادی و غیره آماده ترند و باینجهت آنها احتمالاً ملل خود را که اکنون از ولیکاروسها بخاطر نقش جلادی که آنان ایفا میکنند بحق متنفرند، بسیار زود قانع خواهند کرد که کارگران سوسیالیستی و روسیه سوسیالیستی را مشمول این نفرت ساختن عاقلانه نیست، و محاسبه اقتصادی و همچنین غریزه و آگاهی انترناسیونالیسم و دموکراتیسم، نزدیکی و اتحاد هر چه زودتر تمام ملتها را در جامعه سوسیالیستی ایجاب مینماید. از آنجا که لهستانیها و فنلاندیها مردمی واجد فرهنگی عالی هستند با احتمال بسیار قوی بسیار زود به صحت این قضاوت یقین خواهند کرد و پس از پیروزی سوسیالیسم جدائی لهستان و فنلاند فقط برای مدت بسیار کوتاهی ممکنست روی بدهد. فلاحان عرب، مغولان و ایرانیان که بی اندازه کم فرهنگترند ممکنست برای

مدت درازتری جدا شوند، ولی همانطور که گفته شد، ما خواهیم کوشید با کمک فرهنگی بی شایبه این مدت را کوتاهتر کنیم. در رابطه* ما با لهستانیها و مغولها هیچگونه تفاوت دیگری نیست و نمیتواند باشد. هیچگونه «تضادی» بین تبلیغ آزادی جدائی ملتها و عزم راسخ ما در عملی ساختن این آزادی، وقتی ما دولت شدیم - و بین تبلیغ نزدیکی و اتحاد ملتها - نیست و نمیتواند باشد. اینست آنچه که بعقیده ما هر کارگر هوشمند، هر سوسیالیست واقعی، هر انترناسیونالیست واقعی درباره* بحث ما با پ. کیفسکی «فکر میکند».*

اما در روسیه؟ اتفاقاً خصوصیت روسیه در آنست که فرق بین «مستعمرات» «ما» و ملتهای مظلوم «ما» غیر واضح، غیر معین و غیر حیاتیست!

هر اندازه فراموش کردن این خصوصیت روسیه برای فرضاً نویسندهی مارکسیست آلمانی قابل عفو باشد بهمان اندازه برای پ. کیفسکی غیر قابل عفو است. برای سوسیالیست روسی که میخواهد نه تنها تکرار، بلکه فکر کند باید واضح باشد که تلاش برای گذاشتن تمایزی جدی بین ملل مظلوم و مستعمرات در روسیه بخصوص ابلهانه است.

در سراسر مقاله* پ. کیفسکی حیرت اساسی او همچون خط برجسته ای نمودارست: وقتی تمام پیشرفت و تکامل به آمیزش

* - ظاهراً پ. کیفسکی بدنبال برخی مارکسیستهای آلمانی و هلندی شعار «از مستعمرات بیرون بروید» را صاف و ساده تکرار نموده و نه تنها به مضمون تئوریک و اهمیت این شعار، بلکه به خصوصیت مشخص روسیه نیز نیاندیشیده است. وقتی مارکسیست هلندی یا آلمانی به شعار «از مستعمرات بیرون بروید» اکتفا میکند، او را میتوان - تا حدود معینی - معذور داشت، زیرا اولاً برای اکثریت ممالک اروپای غربی مورد تیبیک ظلم ملتها همانا ظلم مستعمراتیست، وثانیاً در کشورهای اروپای غربی مفهوم «مستعمرات» بخصوص واضح و آشکار و حیاتیست.

ملت‌ها منجر می‌گردد به چه مناسبت آزادی **جدائی** ملت‌ها را تبلیغ و - وقتی بحکومت رسیدیم - آنرا عملی نمائیم؟ ما پاسخ می‌دهیم: بهمان مناسبت که ما دیکتاتوری پرولتاریا را تبلیغ می‌کنیم و هر وقت بحکومت رسیدیم آنرا عملی می‌سازیم، هر چند تمام پیشرفت و تکامل به نابودی تسلط جبری يك بخش از جامعه بر بخش دیگر آن منجر می‌گردد. دیکتاتوری تسلط بخشی از جامعه بر تمام جامعه است و ضمناً تسلطیست که مستقیماً بر زور و جبر استوارست. دیکتاتوری پرولتاریا، یگانه طبقه‌ای که تا آخر انقلابیست، برای واژگون ساختن بورژوازی و دفع تلاش‌های ضد انقلابی آن ضروریست. مسئلهٔ دیکتاتوری پرولتاریا دارای چنان اهمیت‌تست که هر کس آنرا نفی کند و یا فقط در گفتار به آن اذعان داشته باشد نمیتواند عضو حزب سوسیال دموکرات باشد. اما اینرا نمیتوان نفی کرد که در موارد علیحده‌ای، بصورت استثناء، مثلاً در کشور کوچکی، پس از آنکه همسایهٔ بزرگ آن انقلاب اجتماعی را انجام داد، چنانچه بورژوازی به بیهوده بودن مقاومت یقین حاصل کند و حفظ جان خود را مرجح بشمارد، همگنست با صلح و صفا از حکومت دست بردارد. البته بمراتب بیشتر احتمال می‌رود که در کشورهای کوچک هم سوسیالیسم بدون جنگ داخلی تحقق نیابد، و باینجهت **یگانه** برنامهٔ سوسیال دموکراسی بین‌المللی باید قبول چنین جنگی باشد، هر چند در ایدآل ما برای اعمال قوه قهریه نسبت بمردم جانی نیست. این مطلب - *mutatis mutandis* (با تغییرات لازمه) در مورد ملت‌ها هم مصداق دارد. ما طرفدار آمیزش آنها هستیم، اما امروز بدون آزادی جدا شدن نمیتوان از وحدت اجباری و الحاق جبری به اتحاد داوطلبانه رسید. ما به اولویت عامل اقتصادی اذعان داریم - و کاملاً بحق - اما تفسیر آن بشیوهٔ پ. کیفسکی بمعنی آنست که به کاریکاتور

مارکسیسم دچار شویم. در امپریالیسم کنونی حتی تراستها، حتی بانکها که در دوران سرمایه داری تکامل یافته بیک اندازه ضروری هستند، در شکل معین خود در کشورهای مختلف یکسان نیستند. اشکال سیاسی نیز در ممالک پیشرو امپریالیستی - آمریکا، انگلستان، فرانسه، آلمان - با وجود آنکه در اصل همجنسند بطریق اولی یکسان نیستند. در راهیکه بشریت از امپریالیسم کنونی به انقلاب سوسیالیستی فردا خواهد پیمود نیز چنین ناهمگونی‌هایی ظاهر خواهد شد. تمام ملتها به سوسیالیسم خواهند آمد، این امر ناگزیر است، ولی همه آنها کاملاً یکسان به سوسیالیسم نخواهند آمد، هر ملتی در این یا آن شکل دموکراسی، در این یا آن نوع دیکتاتوری پرولتاریا، در این یا آن آهنگ دگرگونیهای سوسیالیستی جهات مختلف زندگانی اجتماعی، خودویژگی‌هایی وارد خواهد ساخت. از نظر تئوریک بینواتر و از نظر پراتیک خنده‌آورتر از این چیزی نیست که «بنام ماتریالیسم تاریخی» آینده را در این مورد برای خود با رنگی یکنواخت و خاکستری ترسیم کنیم: این منظره حداکثر چیزی نظیر قلمکاریهای زشت سوزدال (۵۳) خواهد بود. و حتی اگر واقعیت نشان میداد که تا نخستین پیروزی پرولتاریای سوسیالیستی فقط ۱/۵۰۰ از ملل مظلوم کنونی آزاد و جدا میشود که تا آخرین پیروزی پرولتاریای سوسیالیستی در روی زمین (یعنی هنگام تحولات انقلاب سوسیالیستی که دیگر آغاز گردیده) باز هم فقط ۱/۵۰۰ ملل مظلوم جدا میشود و آنها برای کوتاهترین مدتها - حتی در اینصورت هم ما از نظر تئوریک و پراتیک سیاسی محق میبودیم، که به کارگران توصیه کنیم تا آن سوسیالیستهای ملل ستمگر را که آزادی جدائی برای تمام ملتهای مظلوم را قبول نداشته و آنها را تبلیغ نمیکنند، دیگر امروز به آستانه احزاب سوسیال دموکرات خود راه ندهند. زیرا ما در واقع نمیدانیم و نمیتوانیم بدانیم که حق جدائی در عمل برای چه عده از ملل مظلوم لازم خواهد شد تا سهم خود را در گوناگونی اشکال دموکراسی و

اشکال گذر به سوسیالیسم ادا نمایند. اما این را که حالا نفی آزادی جدائی، کذب تنوریک بیپایان و خدمت عملی به شوینیستهای ملت ظالم است ما میدانیم و هر روز احساس میکنیم.

لنین، کلیات آثار،
چاپ پنجم روسی،
جلد ۳۰، صص
۱۱۶ - ۱۲۳

در ماه اوت - اکتبر ۱۹۱۶
نوشته شده است. برای اولین
بار در مجله «زویزدا»،
شماره ۱ و ۲، سال ۱۹۲۴
یچاپ رسید.
امضا: و. لنین

از پاسخ به پرسشهای کارل ویگاند مخبر خبرگزاری آمریکایی "Universal Service" هقیم برلن

۲- «نقشه‌های ما در آسیا؟»

نظیر همانهایی که در اروپا داریم: همزیستی مسالمت‌آمیز با ملتها، با کارگران و دهقانان کلیه ملت‌هایی که برای زندگانی نوین، زندگانی بدون استثمار، بدون ملاکین، بدون سرمایه‌داران، بدون تجار بیدار شده‌اند. جنگ امپریالیستی ۱۹۱۸-۱۹۱۴، جنگ گروه سرمایه‌داران انگلیسی و فرانسوی (و روسی) علیه سرمایه‌داران گروه آلمان و اتریش، برای تقسیم جهان، آسیا را بیدار کرد و در آنجا نیز مانند همه جا کوشش برای آزادی، برای کار مسالمت‌آمیز، برای جلوگیری از جنگ در آینده را تشدید نموده است.

و. اولیانوف (ن. لنین)

۱۸/۲/۱۹۲۰

لنین، کلیات آثار،
چاپ پنجم روسی،
جلد ۴۰، ص ۱۴۵.

اولین بار در ۲۱ فوریه سال ۱۹۲۰،
در شماره ۱۲۶۷۱ روزنامه
"New York Evening Journal"
بزبان انگلیسی بچاپ رسید.
اولین بار بزبان روسی
در تاریخ ۲۲ آوریل سال
۱۹۵۰ در شماره ۱۱۲ روزنامه
«پراودا» چاپ شد.

به اتحاد انقلابی هندوستان

از شنیدن این خبر خرسندم که اصول تعیین سرنوشت خود و آزادی ملل مظلوم از استثمار سرمایه داران بیگانه و خودی که جمهوری کارگری و دهقانی اعلام نمود در میان هندیان آگاهی که با قهرمانی برای آزادی خود مبارزه میکنند چنین انعکاس پرشوری یافته است. توده‌های زحمتکش روس با دقتی مداوم متوجه بیداری کارگر و دهقان هندی هستند. ضامن موفقیت نهائی عبارتست از متشکل بودن و انضباط زحمتکشان، طاقت و همبستگی آنها با زحمتکشان سراسر جهان. اتحاد صمیمانه عناصر مسلمان و غیرمسلمان را تهنیت می‌گوئیم. صمیمانه آرزو داریم که این اتحاد شامل کلیه زحمتکشان خاور زمین بشود. فقط آنگاه، هنگامیکه کارگر و دهقان هندی و چینی و کره‌ای و ژاپنی و ایرانی و ترک دست بسوی یکدیگر دراز کرده و باتفاق برای امر مشترک آزادی روانه شوند، فقط آنگاه پیروزی قطعی بر استثمارگران تامین گردیده است. زنده باد آسیای آزاد! (۵۴)

لنین، کلیات آثار،
چاپ پنجم روسی،
جلد ۴۱، ص ۱۲۲.

روزنامه‌های «پراودا» شماره ۱۰۸
و «ایزوستیا» و «تس. ی. ک»
شماره ۱۰۸، ۲۰ مه سال ۱۹۲۰

گزارش کمیسیون مامور مسائل ملی و مستعمراتی در کنگره ۲ انترناسیونال کمونیستی در تاریخ ۲۶ ژوئیه سال ۱۹۲۰

رفقا، من فقط به گفتن مقدمه ای کوتاه اکتفا میکنم و بعد رفیق مارینگ که دبیر کمیسیون ما بود، گزارش مفصلی درباره تغییراتی که ما در تزه‌ها وارد کرده‌ایم برایتان میخواند. پس از او رفیق روی (۵۵) که تزه‌های تکمیلی را فورمولبندی کرده رشته سخن را بدست خواهد گرفت. کمیسیون ما، هم تزه‌های اولیه را یا تغییرات و هم تزه‌های تکمیلی را با تفاق آراء تصویب نمود. بدین طریق ما موفق شدیم در مورد تمام مهمترین مسائل به هم‌رانی کامل برسیم. حالا چند تذکر مختصر میدهم.

اولا مهمترین ایده اساسی تزه‌های ما چیست؟ فرق بین ملتهای ستمکش و ستمگر. ما علیرغم انترناسیونال دوم (۵۶) و دموکراسی بورژوازی این فرق را خاطر نشان میسازیم. خاطر نشان ساختن حقایق منجز اقتصادی در عصر امپریالیسم برای پرولتاریا و انترناسیونال کمونیستی اهمیت خاصی دارد و هنگام حل تمام مسائل مستعمراتی و ملی باید پدیده‌های واقعیت منجز را ملاک قرار داد نه احکام مجرد را.

خصلت مشخص امپریالیسم عبارت از آنست که تمام جهان، بطوریکه مشاهده میکنیم، در حال حاضر به تعداد زیادی ملل ستمکش و تعداد ناچیزی ملتهای ستمگر تقسیم گردیده که ثروتهای عظیم و نیروی نظامی پرتوانی در اختیار دارند. اکثریت شگرف بشریت، بیش از یک میلیارد نفر، با احتمال قوی يك

میلیارد و دویست و پنجاه میلیون نفر، هرگاه تمام جمعیت زمین را يك میلیارد و سه چهارم میلیارد حساب کنیم، یعنی ۷۰٪ سکنهٔ زمین به ملتهای ستمکش تعلق دارد که یا مستقیماً وابستگی استعماری دارند و یا مثلاً مانند ایران و ترکیه و چین نیمه مستعمره هستند و یا مغلوب ارتش دولت بزرگ امپریالیستی گردیده و بنا بر قراردادهای صلح شدیداً به آن وابسته شده‌اند. این ایدهٔ تفکیک، تقسیم ملتها به ستمکش و ستمگر از تمام تزهانه فقط از تزههای اولیه که بامضای من منتشر و قبلاً چاپ گردیده، بلکه از تزهائی رفیق روی نیز میگذرد. تزههای اخیر علی الخصوص از نقطهٔ نظر اوضاع هندوستان و سایر ملیتهای بزرگ آسیا که به ستم و ظلم انگلستان گرفتارند نوشته شده، و اهمیت فوق‌العادهٔ آنها برای ما عبارت از همینست.

دومین اندیشهٔ رهبر در تزههای ما عبارت از آنست که در اوضاع کنونی جهان، پس از جنگ امپریالیستی، روابط متقابل ملتها، تمام سیستم جهانی دولتها با مبارزهٔ گروه کوچک ملتهای امپریالیستی علیه جنبش شوروی و دولتهای شوروی که روسیهٔ شوروی در رأس آنهاست، معین میشوند. هرگاه ما این مطلب را از نظر بیاندازیم آنوقت نخواهیم توانست حتی يك مسئله ملی و یا مستعمراتی را بدرستی مطرح نمائیم گویانکه صحبت از دورافتاده‌ترین نقاط جهان در میان باشد. احزاب کمونیست چه در ممالک متمدن و چه در ممالک عقب‌افتاده فقط بر مبنای این نقطهٔ نظر میتوانند مسائل سیاسی را بدرستی مطرح و حل کنند.

سوم اینکه من میخواستم مسئله جنبش بورژوا دموکراتیک را در ممالک عقب‌افتاده بخصوص خاطر نشان سازم. بویژه این مسئله موجب برخی اختلاف نظرها شد. ما بحث می‌کردیم که از نظر اصولیت و تئوریک صحیح است اظهار نمائیم که انترناسیونال کمونیستی و احزاب کمونیست باید در کشورهای عقب‌افتاده از جنبش بورژوا دموکراتیک پشتیبانی نمایند یا نه؛ در نتیجهٔ این بحث ما باتفاق آراء تصمیم گرفتیم که بجای جنبش «بورژوا دموکراتیک» گفته شود جنبش ملی انقلابی. جای کوچکترین تردیدی نیست که هرگونه جنبش ملی فقط میتواند بورژوا

دموکراتیک باشد، زیرا توده اصلی جمعیت در کشورهای عقب افتاده از دهقانان تشکیل یافته که نمایندگان روابط بورژوازی و سرمایه داری هستند. خیال خامیست چنانچه فکر کنند که احزاب پرولتاریایی، هرگاه بطور کلی ممکنست در این کشورها بوجود بیایند، میتوانند بدون آنکه روابط معینی با جنبش دهقانی داشته باشند، بدون آنکه عملاً از آن پشتیبانی کنند، در این کشورهای عقب افتاده تاکتیک کمونیستی و سیاست کمونیستی بکار ببرند. اما در اینجا اعتراضاتی میشد که هرگاه ما از جنبش بورژوا دموکراتیک صحبت کنیم، هرگونه تمایز بین جنبشهای رفورمیستی و انقلابی زدوده خواهد شد. در عین حال این تمایز اخیراً با وضوح کامل در کشورهای عقب افتاده و مستعمرات پدیدار گردیده، زیرا بورژوازی امپریالیستی با تمام قوا میکوشد جنبش رفورمیستی را در میان ملتهای ستمکش نیز جایگیر سازد. بین بورژوازی استثمارگران و کشورهای مستعمره تا حدودی نزدیکی حاصل گردیده، اینستکه غالباً - حتی میتوان گفت در اکثر موارد - بورژوازی کشورهای ستمکش، هرچند از جنبش های ملی پشتیبانی میکند، در عین حال با موافقت بورژوازی امپریالیستی یعنی باتفاق آن علیه تمام جنبشهای انقلابی و طبقات انقلابی مبارزه مینماید. این مطلب در کمیسیون بنحوی تکذیب ناپذیر ثابت گردید و ما یگانه راه حل صحیح را آن شمردیم که این تفاوت را در نظر بگیریم و تقریباً همه جا عنوان «بورژوا دموکراتیک» را با عنوان «ملی انقلابی» عوض کنیم. معنی این تعویض آنست که ما بمثابه کمونیستها، فقط در آن مواردی از جنبش آزادیبخش بورژوازی در کشورهای مستعمره باید پشتیبانی کنیم و پشتیبانی میکنیم که این جنبشها واقعاً انقلابی هستند، وقتی نمایندگان آنها مانع ما نخواهند شد تا دهقانان و توده های وسیع استثمارشوندگان را با روحیه انقلابی تربیت و متشکل نمائیم. هرگاه این شرایط هم موجود نباشد آنوقت کمونیستها باید در این کشورها علیه بورژوازی رفورمیست که قهرمانان انترناسیونال دوم نیز به آن تعلق دارند، مبارزه کنند. هم اکنون احزاب رفورمیست در کشورهای مستعمره وجود دارند و نمایندگان

آنها گاهی خود را سوسیال دموکرات و سوسیالیست مینامند. تمایز نامبرده اکنون در تمام تازها مراعات شده و من فکر میکنم که در پرتو آن حالا نقطه نظر ما با دقت بمراتب بیشتری فورمولبندی گردیده است.

گذشته از اینها من میخواستم درباره شوراهای دهقانی تذکری بدهم. کار عملی کمونیستهای روس در مستعمراتی که سابقاً به تزاریسم تعلق داشت، در کشورهای عقبافتاده‌ای مانند ترکستان و غیره، این مسئله را در قبال ما قرار داد که چگونه تاکتیک و سیاست کمونیستی را در شرایط ماقبل سرمایه‌داری بکار ببندیم، زیرا مهمترین خصالت بارز این کشورها آنست که در آنها هنوز روابط ماقبل سرمایه‌داری حکمفرماست و باینجهت در آنجا ممکن نیست صحبتی هم از جنبش صریحاً پرولتاریایی در بین باشد. در این کشورها تقریباً پرولتاریای صنعتی وجود ندارد. با وجود اینها ما در آنجا نقش رهبری را بعهده خود گرفتیم و موظف بودیم بعهده بگیریم. کار ما بما نشان داد که در این کشورها باید مشکلات عظیمی را مرتفع کرد و گذشته از این نتیجه عملی کار ما همچنین نشان داد که با وجود این مشکلات حتی در آنجایی که تقریباً پرولتاریا وجود ندارد میتوان در توده‌ها تمایل به تفکر مستقل سیاسی و تمایل به فعالیت مستقل سیاسی را برانگیخت. این کار برای ما دشوارتر بود تا برای رفقای از کشورهای اروپای غربی، زیرا در روسیه پرولتاریا غرق در امور دولتیست. کاملاً مفهومیست که دهقانان مبتلا به وابستگی‌های نیمه فئودالی میتوانند بخوبی ایده سازمان شوروی را درك نموده و آنرا بمرحله عمل درآورند. همچنین واضحست که توده‌های مظلوم که نه فقط بوسیله سرمایه بازرگانی، بلکه از طرف فئودالها و دولت برشالوده فئودالی استثمار میشوند، میتوانند این سلاح، این نوع سازمان را در شرایط خود نیز بکار ببرند. ایده سازمان شوروی ساده و ممکنست نه تنها در روابط پرولتاریایی، بلکه در روابط دهقانی فئودالی و نیمه فئودالی نیز بکار برود. تجربه ما در این رشته فعلاً آنقدرها زیاد نیست، اما مباحثاتی که در کمیسیون گذشت و نمایندگان

چند کشور مستعمره در آن شرکت نمودند، با تکذیب ناپذیری تمام ثابت کرد که لازمست در تزه‌های انترناسیونال کمونیستی خاطر نشان گردد که شوراهای دهقانی، شوراهای استثمار شوندگان نه تنها برای کشورهای سرمایه داری، بلکه برای کشورهای واجد روابط ماقبل سرمایه داری نیز وسائل قابل استفاده‌ای هستند و وظیفه‌ی بلاشرط احزاب کمونیستی و آن عناصر آماده برای تاسیس احزاب کمونیست تبلیغ و ترویج ایده شوراهای دهقانی، شوراهای زحمتکشان در همه جا، هم در کشورهای عقب مانده، هم در مستعمرات است و در هر جائیکه شرایط امکان می‌دهد آنها میبایست فوراً برای ایجاد شوراهای مردم زحمتکش تلاش نمایند.

در اینجا بخش بسیار جالب و مهمی از کار عملی در برابر ما گشوده میشود. فعلاً تجربه* کلی ما هنوز در این مورد چندان زیاد نیست، ولی کم کم مطالب بیشتر و بیشتری نزد ما جمع خواهد شد. جای هیچگونه بحثی نیست که پرولتاریای کشورهای پیشرو میتواند و باید به توده‌های زحمتکش عقب افتاده کمک کند و هنگامیکه پرولتاریای پیروزمند جمهوریهای شوروی بسوی این توده‌ها دست دراز کند و بتواند از آنها پشتیبانی نماید، ترقی و تکامل کشورهای عقب افتاده ممکنست از مرحله* کنونی خود خارج گردد.

در کمیسیون راجع باین مسئله نه فقط بمناسبت تزهایی که من امضا کرده‌ام، بلکه بیشتر بمناسبت تزه‌های رفیق روی، که او در اینجا از آنها دفاع خواهد کرد و اصلاحاتی چند درباره* آنها باتفاق آراء تصویب گردید، مباحثات پرشوری انجام گرفت. طرح مسئله باین شکل بود: آیا ما میتوانیم این ادعا را صحیح بشماریم که مرحله* سرمایه داری تکامل اقتصاد ملی برای آن ملتهای عقب افتاده که اکنون آزاد میشوند و در میان آنها اکنون، پس از جنگ، جنبش در راه ترقی مشاهده میگردد اجتناب ناپذیر است. ما باین پرسش پاسخ منفی دادیم. هرگاه پرولتاریای پیروزمند انقلابی در میان آنها مرتباً تبلیغ کند و دولتهای شوروی با تمام وسائلی که در اختیار دارند به کمک

آنان بروند؛ در اینصورت تصور اینکه مرحله سرمایه داری تکامل برای ملل عقب افتاده اجتناب ناپذیر است، نادرست خواهد بود. ما نه تنها باید در کلیه مستعمرات و کشورهای عقب افتاده کادرسای مستقلی از مبارزان، سازمانهای حزبی، ایجاد کنیم، نه تنها برای تاسیس شوراهای دهقانی فوراً به تبلیغ پردازیم و بکوشیم تا آنها را با شرایط ماقبل سرمایه داری سازگار کنیم، بلکه انترناسیونال کمونیستی باید این حکمرا اثبات و از نظر تئوریک مستند سازد که کشورهای عقب مانده با کمک پرولتاریای کشورهای پیشرو میتوانند به نظام اجتماعی شوروی رسیده و پس از طی مراحل معین تکامل بدون عبور از سرمایه داری به کمونیسم نائل گردند.

از پیش نمیتوان گفت که برای این منظور چه وسائلی لازمست. این نکته را تجربه عملی بما بازگو خواهد کرد. ولی بوضوح ثابت گردیده که ایده شوراهای آرمانهای دور افتاده ترین ملتها نزدیکی دارد، که این سازمانها، شوراهای میبایست با شرایط نظام اجتماعی ماقبل سرمایه داری سازگار گردند و فعالیت احزاب کمونیست در این سمت میبایست فوراً در سراسر جهان آغاز گردد.

من میخواستم اهمیت کار انقلابی احزاب کمونیست را نه فقط در کشورهای خود آنها، بلکه در کشورهای مستعمره و بخصوص در میان سپاهیان، که ملل ستمگر برای مطیع نگاهداشتن ملیتهای مستعمرات از آنها استفاده میکنند، نیز متذکر بشوم.

رفیق کویلچ نماینده حزب سوسیالیست بریتانیا راجع به این موضوع در کمیسیون ما صحبت کرد. او گفت که کارگر معمولی انگلیسی کمک به ملل اسیر در قیام آنها علیه تسلط انگلستان را خیانت خواهد شمرد. صحیحست که کارگران اشرافی انگلستان و امریکا با روحیه جینگوئیستی (۵۷) و شوینیستی بزرگترین خطر برای سوسیالیسم و نیرومندترین تکیه گاه برای انترناسیونال دوم هستند، و در اینجا ما با عظیمترین خیانتها از طرف پیشوایان و کارگران متعلق به این انترناسیونال بورژوازی سروکار داریم. مسئله مستعمرات در انترناسیونال دوم نیز

مورد بحث قرار گرفت. در مانیفست بال (۵۸) نیز با وضوح کامل در اینباره صحبت شده است. احزاب انترناسیونال دوم و عدد فعالیت انقلابی دادند، ولی ما از احزاب انترناسیونال دوم و من همچنین تصور میکنم که در میان اکثریت احزاب خارج شده از انترناسیونال دوم و مایل به ورود به انترناسیونال سوم فعالیت واقعی انقلابی و کمک به قیام ملل استثمارشونده و وابسته علیه ملتهای ستمگر نمی بینیم. ما باید با بانک رسا این را اعلام کنیم، و این موضوع ممکن نیست تکذیب گردد. ما خواهیم دید که آیا برای تکذیب آن تلاش خواهد شد یا نه.

تمام این نظرات مبنای قطعنامه های ما قرار گرفت که بدون شك بیش از اندازه طولی اند، ولی من ایمان دارم که با تمام اینها مفید خواهند بود و به تکامل و تشکل کار واقعاً انقلابی در مسائل ملی و مستعمراتی که وظیفه اصلی ماست، کمک خواهند کرد.

لنین، کلیات آثار، چاپ پنجم
روسی، جلد ۴۱، صص
۲۴۷ - ۲۴۱.

«اطلاعیه کنگره ۲
انترناسیونال کمونیستی»
شماره ۶، ۷ ماه اوت
سال ۱۹۲۰.

بهمناسبت جشن دهمین سالگشت روزنامه «پراودا»

از زمان تاسیس روزنامه «پراودا» ی (۵۹) بلشویکی علنی، علنی - بر طبق قوانین تزاری - دهسال گذشت. اما قبل از این دهسال با احتساب زمان پیدایش بلشویسم تقریباً يك دهساله دیگر، نه سال (۱۹۱۲-۱۹۰۳) و اگر از تاریخ تاسیس «ایسکرا» ی (۶۰) قدیمی (۱۹۰۰) که از لحاظ مشی کاملاً «بلشویکی» بود حساب کنیم در این صورت سیزده سال قرار دارد (۱۹۱۲-۱۹۰۰).

جشن دهمین سال روزنامه ای بلشویکی که در روسیه منتشر میگردد... از آن روزگار فقط دهسال گذشته است! اما از نظر مضمون مبارزه و جنبش در اینمدت صد سال گذرانده ایم. سرعت ترقی و تکامل اجتماعی در این پنجسال اخیر واقعاً مافوق طبیعی بود، هرگاه با مقیاسهای کهنه بسنجیم، با مقیاسهای ریاکاران

تنگ نظر اروپائی، نظیر قهرمانان انترناسیونال ۲ و $\frac{1}{4}$ (۶۱)

- این ریاکاران متمدنی که عادت کرده اند این وضع را «طبیعی» بشمارند که صدها ملیون (اگر دقیق باشیم بیش از یک میلیارد نفر) در مستعمرات، در کشورهای نیمه وابسته و کاملاً فقیر با تحمل رفتاری نظیر همان رفتاری که با هندیها ویا چینیها میشود موافقت کنند استثماری بی نظیر، و غارت علنی، و گرسنگی، و تعدی، و اجحاف را تحمل کنند، - همه اینها را برای آنکه مردم «متمدن» بتوانند «آزادانه»، «بطرز دموکراسی»، «بشیوه پارلمانی» بحل این مسئله پردازند که آیا طعمه را با صلح و صفا تقسیم

کنند یا اینکه ده - بیست ملیون نفر را در راه تقسیم طعمه
امپریالیستی بکشتن بدهند - دیروز بین آلمان و انگلیس، فردا
بین ژاپن و آمریکا (با این یا آن طرز شرکت فرانس و انگلیس).
سبب اصلی این سرعت عظیم ترقی و تکامل جهانی جلب
صدها و صدها ملیون نفر جدید به آنست. اروپای بمابقی
بورژوازی و امپریالیستی که عادت کرده بود خود را گل سر سبد
جهان بشمارد، در نخستین کشتارگاه امپریالیستی همچون دملی
متعفن گندید و ترکید. هر اندازه هم که اشپنگلرها (۶۲) و تمام
خورده بورژواهای تحصیل کرده که استعداد تحسین او را داشته
(یا لااقل به بررسی نظریات او میپرداختند) بخاطر آن گریه و
زاری کنند، این انحطاط اروپای فرتوت فقط بمعنی يك واقعه از
جریان انزوال بورژوازی جهانیست، که با غارت امپریالیستی و
ستمگری نسبت به اکثریت ساکنان زمین شکم خود را انباشته
است.

اکنون این اکثریت بیدار شده و بجنبشی درآمده که
نیرومندترین و «مقتدرترین» دولتها هم قدرت متوقف ساختن آنرا
ندارند. آنها که جای خود دارند! «فاتحین» کنونی نخستین
کشتارگاه امپریالیستی قدرت ندارند که حتی ایرلاند کوچک، فوق-
العاده کوچک را مغلوب نمایند، قدرت ندارند حتی بر آن اختلاقی
که در مسائل مالی و ارزی بین خودشان بروز کرده فاتح شوند.
اما هندوستان و چین به غلیان آمده‌اند. این دو کشور یعنی بیش
از ۷۰۰ ملیون جمعیت. این کشورها باضافه ممالک همجوار
آسیائی که کاملاً نظیر آنها هستند بیش از نیمی از جمعیت کره
زمین را تشکیل میدهند. در آنجا سال ۱۹۰۵ نزدیک میشد،
بنحوی جلوگیری ناپذیر و با سرعتی روزافزون نزدیک میشود -
با این تفاوت بارز و عظیم که در سال ۱۹۰۵ انقلاب در روسیه
(لااقل در ابتدای آن) ممکن بود بطور مجزا روی دهد یعنی
بلافاصله کشورهای دیگر را به انقلاب نکشانند. اما انقلابهای که
در هندوستان و چین رشد میکنند، هم اکنون به مبارزه انقلابی،
به جنبش انقلابی، به انقلاب بین‌المللی کشیده میشوند و دیگر
کشیده شده‌اند.

جشن دهمین سالگشت روزنامه «علنی بلشویکی» (پراودا) یکی از مراحل تسریع بزرگ عظیمترین انقلاب جهانی را آشکارا بما نشان میدهد. در سالهای ۱۹۰۶-۱۹۰۷ بنظر میرسید که تزاریسم انقلاب را تارومار کرده است. حزب بلشویک توانست در ظرف چند سال معدود - به شکل دیگر، بطرز دیگر - بمرکز دشمن پیش برود و همه روزه و «علنی» کار انفجار استبداد منفور تزاری و ملاکین را از داخل آغاز نماید. چند سال معدود دیگر گذشت و انقلاب پرولتاریائی که بلشویسم آن را سازمان داده بود، فاتح شد.

وقتی در سال ۱۹۰۰ «ایسکرا»ی قدیمی تاسیس میشد، در آن قریب ده نفر انقلابی شرکت داشتند. وقتی بلشویسم بوجود میامد، در آن در کنگره‌های مخفی بروکسل و لندن در سال ۱۹۰۳ (۶۳) در حدود چهل نفر انقلابی شرکت جستند.

در سالهای ۱۹۱۲-۱۹۱۳، وقتی «پراودا»ی علنی بلشویکی بوجود آمد، دهها و صدها هزار کارگر حامی آن بودند که با اعانه‌های کاپیکی (۶۴) خود هم بر مظالم تزاریسم و رقابت منشویکها، خورده‌بورژواهای خائن بسوسیالیسم، پیروز شده بودند.

در نوامبر سال ۱۹۱۷ هنگام انتخابات مجلس مؤسسان از ۳۶ ملیون نفر، ۹ ملیون بفتح بلشویکها رای دادند. اما در عمل، نه در رای دادن، بلکه در مبارزه، در اواخر اکتبر و نوامبر سال ۱۹۱۷ اکثریت پرولتاریا و دهقانان آگاه، بصورت اکثریت نمایندگان دومین کنگره شوراهای سراسر روسیه (۶۵)، بصورت اکثریت فعالترین و آگاهترین بخش مردم زحمتکش، بویژه ارتش دوازده ملیونی آنروزگار، هوادار بلشویکها بود.

چنینست تصور کوچک رقی «تسریع» جنبش انقلابی جهانی در ظرف بیست سال اخیر. تصویری بسیار کوچک و بسیار ناقص که فقط تاریخ ملتی ۱۵۰ ملیونی با تخمین بسیار در آن بیان گردیده، در حالیکه طی این بیست سال در کشورهایی با جمعیت تقریباً یک میلیارد و بیشتر انقلاب آغاز گردیده و به نیروئی شکست‌ناپذیر رشد یافته است (تمام آسیا، و آفریقای جنوبی را

نیز نباید فراموش کرد که چندی پیش ادعای خود را یادآوری کرد که میخواهند آدم باشند، نه غلام، و این یادآوری هم مطلقاً بشیوه «پارلمانی» (۶۶) نبود.

و هرگاه یکی از «جوجه اشپنگلرها»، از این طرز بیان معذرت میخواهد، از این نکته استنتاج کند (از پیشوایان «عاقل»

انترناسیونالهای ۲ و $\frac{۱}{۲}$ هرگونه حماقتی میتوان انتظار

داشت) که گویا با این حسابها پرولتاریای اروپا و آمریکا از نیروهای انقلابی کنار گذاشته میشود، آنوقت ما در پاسخ میگوئیم: پیشوایان «عاقل» که اکنون از آنها یاد شد همیشه اینطور قضاوت میکنند که گوئی از اینکه نه ماه پس از بسته شدن نطفه باید منتظر تولد نوزاد بود این امکان حاصل میشود که ساعت و دقیقه^{*} تولد و وضع نوزاد را در موقع تولد و حال زانو را در موقع زایمان و درجه دقیق درد و خطری را که نوزاد و زانو تحمل خواهند کرد از پیش معین نمائیم. چه مردم «عاقلی»! آنها بهیچوجه نمیتوانند حدس بزنند که از نقطه^{*} نظر تکامل انقلاب بینالمللی گذار از چارتیسم (۶۷) به چاکری هندرسونها (۶۸) در برابر بورژوازی، یا از وارلن (۶۹) به رنودل، یا از ویلهلم لیبکنخت (۷۰) و بیل به زودکوم و شیدمان و نوسکه فقط چیزی نظیر «گذار» اتومبیل از جادهای صاف و هموار چند صد ورستی به چاله آبی کثیف و متعفن در همان جاده، به چاله آبی بطول چند ذرع است.

مردم خودشان آفریننده^{*} تاریخ خود هستند. اما چارتیستها، وارلنها و لیبکنختها آنها را سر و قلب خود میافرینند. ولی

پیشوایان انترناسیونالهای ۲ و $\frac{۱}{۲}$ آنها را با اعضای بکلی

دیگر بدن خود «میافرینند»: زمین را برای چارتیستهای نوین، برای وارلنهای نوین، برای لیبکنختهای نوین کود میدهند.

در لحظه^{*} بسیار دشوار کنونی برای انقلابیون خود را فریب دادن بزرگترین زیانها میبود. هرچند بلشویسم نیروئی بینالمللی گردیده، هرچند در تمام کشورهای متمدن و پیشرو دیگر چارتیستهای نوین، وارلنهای نوین، لیبکنختهای نوین زاییده شده و بصورت احزاب کمونیستی علنی (همانطور که دهسال

پیش در دوره 'تزاری' «پراودا»ی ما علنی بود) رشد میکنند، با تمام اینها بورژوازی بین‌المللی فعلا تا حدود غیرقابل مقایسه‌ای از دشمن طبقاتی خود نیرومندتر است. این بورژوازی که هرچه از دستش ساخته بود انجام داد تا زایمان را دشوار و مخاطرات تولد حکومت پرولتاری را در روسیه ده برابر کند، هنوز استطاعت آنرا دارد که ملیونها و دهها ملیون نفر را از طریق جنگهای گارد سفیدی و امپریالیستی و غیره به شکنجه‌ها و مرگ محکوم نماید. ما اینرا نباید فراموش کنیم. ما باید ماهرانه تاکتیک خود را با این خصوصیت اوضاع کنونی تطبیق بدهیم. بورژوازی هنوز میتواند آزادانه شکنجه بدهد، عذاب بدهد، بکشد. ولی نمیتواند از پیروزی کامل و اجتناب‌ناپذیر و کاملا نزدیک - از نقطه نظر جهانی و تاریخی - پرولتاریای انقلابی جلوگیری کند.

۲/۵/۱۹۲۲

لنین، کلیات آثار، چاپ پنجم
روسی، جلد ۴۵، صص
۱۷۷-۱۷۳.

روزنامه «پراودا»، شماره
۲، ۹۸ مه سال ۱۹۲۲.
امضا: ن. لنین

درباره مسئله ملیتها و یا «خودمختار کردن»

بنظر میرسد از آنجهت که در مسئله * باصطلاح خودمختار کردن (۷۱) که رسماً گویا مسئله * اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی نامیده میشود با فعالیت کافی و شدت کافی دخالت نکردم در برابر کارگران روسیه بشدت مقصرم.

تابستان، وقتی این مسئله بوجود میامد من بیمار بودم و بعداً، پائیز، من بیش از اندازه به بهبود خود و به اینکه در پلنومهای اکتبر و دسامبر بمن امکان دخالت در این مسئله داده خواهد شد، امیدهای فراوانی داشتم. و حال آنکه شرکت در پلنوم اکتبر (درباره * این مسئله) و پلنوم دسامبر توفیق نیافتم و بدینطریق مسئله تقریباً بکلی بدون من برگذار شد.

من فقط مجال یافتم با رفیق دزرژینسکی که از قفقاز آمده صحبت کنم و او برایم گفت که این مسئله در گرجستان چگونه مطرحست. من همچنین فرصت کردم که فقط دو - سه کلمه با رفیق زینوویف گفتگو کرده و بیم و هراس خود را در مورد این مسئله برایش بیان کنم. از آنچه رفیق دزرژینسکی که در رأس کمیسیون اعزامی کمیته مرکزی برای «تحقیق» حادثه * گرجستان (۷۲) قرار داشته برایم تعریف کرد من فقط توانستم به بیم و هراس زیادی دچار گردم. اگر کار به آنجا کشید که ارجونیکینزه توانسته است تا حد اعمال زور جسمانی بی پروائی کند، و این مطلب را رفیق دزرژینسکی بمن اطلاع داد، پس

میتوانیم در نظر مجسم کنیم که به چه باتلاقی در افتاده‌ایم. معلوم میشود که تمام این بازی «خودمختار کردن» از ریشه نادرست و بیموقع بوده است.

میگویند وحدت دستگاه اقتضا میکرده است. اما این اظهارات از کدام ناحیه است؟ آیا از ناحیه همان دستگاه روسی نیست که، همانطور که من در یکی از شماره‌های قبلی یادداشتهای روزانه ام خاطر نشان کردم، ما از تزاریسیم اقتباس کرده و فقط کمی رنگ شوروی به آن زده‌ایم.

بدون شك ما میبایست در اجرای این تدبیر تا آن روز صبر میکردیم که بتوانیم اظهار کنیم از این دستگاه بمتابه* دستگاه خود ضمانت میکنیم. اما حالا ما باید وجداناً عکس آنرا اظهار نمائیم، که ما دستگاهی را خودی مینامیم که بکلی برایمان بیگانه و عبارت از مخلوط تزاریسیم و بورژوازیست و در ظرف پنجسال با فقدان کمک از ناحیه سایر کشورها و تفوق «اشتغالات» نظامی و مبارزه با قحطی هیچگونه امکانی برای اصلاح آن نبوده است. با این شرایط کاملاً طبیعیست که «آزادی خروج از اتحاد» که ما با آن خود را تبرئه میکنیم کاغذ بی اهمیتی میشود که قدرت ندارد در برابر هجوم آن روس واقعی، ولیکاروس - شوینیست، در حقیقت رذل و زورگو که نمونه* بوروکرات روس است، از غیرروسهای روسیه دفاع کند. تردیدی نیست که چند در صد ناچیز کارگران شوروی و شوروی شده در این دریای فرومایگان شوینیست ولیکاروس، مانند مگسی در کاسه* شیر، غرق میشوند.

در دفاع از این تدبیر میگویند که کمیساریاهای ملی مستقیماً به روانشناسی ملی و تحصیلات ملی اختصاص داده شده‌اند. اما در اینجا این سنوال پیش میاید که آیا میتوان این کمیساریاهای ملی را کاملاً اختصاص داد و سنوال دوم، آیا ما با مراقبت کامل تدابیری اتخاذ کرده‌ایم که واقعاً از غیر روسها در برابر قلتشن حقیقی روسی دفاع کند؟ من فکر میکنم که ما چنین تدابیری اتخاذ نکرده‌ایم هرچند میتوانستیم و موظف به اتخاذ آنها بودیم.

من فکر میکنم که در اینجا شتابزدگی استالین و دل بستگی او به شیوه اداری و همچنین کینه توزی او علیه «سوسیال-ناسیونالیسم» کذائی نقش شوم خود را بازی کرده است. بطور کلی کینه توزی معمولاً در سیاست بدترین نقشها را بازی میکند. من همچنین از اینکه رفیق دزرژینسکی که بمنظور تحقیق پرونده «جنایات» این «سوسیال - ناسیونالها» به قفقاز رفت، در آنجا فقط از لحاظ روحیات حقیقتاً روسی خود افضاح کرده باشد (معلومست که غیرروسهای روس شده همیشه در مورد روحیات حقیقتاً روسی شورش را در میاورند)، و از اینکه شاخص بیغرضی تمام کمیسیون او همان «کتک کاری» ارجونیکیدزه باشد، بیم دارم. من فکر میکنم که بهانه هیچگونه تحریکات، حتی هیچگونه توهینی نمیتوان این کتک کاری روسی را توجیه کرد و دزرژینسکی بمناسبت آنکه این کتک کاری را سرسری گرفته گناهی جبران ناپذیر مرتکب گردیده است.

ارجونیکیدزه در قبال تمام ساکنان قفقاز حکومت بود. ارجونیکیدزه حق آن زودرنجی را، که دزرژینسکی و او به آن استناد میجویند، نداشت. برعکس ارجونیکیدزه موظف بود چنان تاب و طاقتی از خود نشان بدهد که هیچیک از هموطنان معمولی موظف به داشتن آن نیست علی الخصوص که به جنایت «سیاسی» متهم باشند. زیرا اگر واقعیت را بگوئیم این سوسیال - ناسیونالها هموطنهایی متهم به جنایت سیاسی بودند و تمام اوضاع و احوال این اتهام فقط باین شکل میتوانسته است آن را توصیف کند.

در اینجا از لحاظ اصول سئوالی اساسی پدید میاید:
انترناسیونالیسم را چگونه باید درک کرد؟

درباره مسئله ملیتها و یا «خودمختار کردن»

ادامه

من سابقاً در آثار خود پیرامون مسئله * ملی نوشتم که طرح تجریدی مسئله * ناسیونالیسم بطور کلی هیچ فایده‌ای ندارد. باید بین ناسیونالیسم ملت ستمگر و ناسیونالیسم ملت ستمکش، بین ناسیونالیسم ملت بزرگ و ناسیونالیسم ملت کوچک فرق گذاشت.

در تجربه * تاریخی معلوم میشود که ما، ناسیونالهای ملت بزرگ تقریباً همیشه در تعدیات بیشمار نسبت به ناسیونالیسم ملت کوچک مقصریم، و حتی بدتر از آن، بدون آنکه خودمان متوجه باشیم تعدیات و توهینهای بیشماری مرتکب میشویم - کافیست فقط خاطرات خود را از کرانه‌های ولگا (۷۳) بیاد بیاورم که چگونه در طرفهای ما غیرروسها را تحقیر میکنند، لهستانی را جز «لهستانیک» صدا نمیزنند، تاتار را جز «شازده» بصورت دیگری تحقیر نمیکنند، اوکرائینی را جز «کاکلی»، گرجی و سایر ملیتهای قفقازی را جز «آدم کاپکازی» بنام دیگری نمیخوانند.

باینجهت انترناسیونالیسم از ناحیه * ملت ستمگر یا باصطلاح «بزرگ» (هرچند فقط از لحاظ ظلم و ستم خود بزرگ باشد، فقط بمثابه قلتشن بزرگ باشد) نه تنها باید عبارت از مراعات نمودن برابری رسمی ملتها باشد، بلکه باید از چنان نابرابری مرکب باشد که آن نابرابری را که عملاً در زندگی بوجود میآید از

طرف ملت ستمگر، ملت بزرگ جبران نماید. هر کس این نکته را نفهمیده، نظریه* واقعاً پرولتاریائی را نسبت به مسئله* ملی درك نکرده، چنین فردی در واقع در نظریه خورده بورژوازی باقیمانده و باینجهت نمیتواند دقیقه بدقیقه بسوی نظریات بورژوازی نلغزد.

برای پرولتاریا چه چیز مهمست؟ در مبارزه* طبقاتی پرولتاریائی تامین حداکثر اعتماد غیرروسها برای پرولتاریا نه فقط مهمست، بلکه ضرورت مبرم دارد. برای حصول آن چه لازمست؟ برای حصول آن نه تنها برابری رسمی لازمست. برای حصول آن باید بهر شکلی شده با رفتار خود، یا با گذشتههای خود نسبت به ملت غیرروس آن عدم اعتماد، آن شکاکیت، آن رنجشهایرا که دولت ملت «عظمت پرست» در گذشته* تاریخی به آن ملت وارد نموده است جبران نماید.

من فکر میکنم که توضیح بیشتر و مفصل این موضوع برای بلشویکها، برای کمونیستها لزومی ندارد. و من فکر میکنم که در این مورد، نسبت به ملت گرجی، ما نمونه* مشخص آنرا در دست داریم که نظر واقعاً پرولتاریائی به قضیه از ناحیه* ما احتیاط خاصی، گشاده روئی و گذشت داشتن را ایجاب میکند. آن گرجی که باین طرف قضیه بی اعتناست و بیاعتنا اتهام «سوسیال-ناسیونالیسمی» میزند (در حالیکه خودش نه تنها «سوسیال-ناسیونال» واقعی و حقیقیست، بلکه قلتشن ولیکاروس خشنی هم هست) این گرجی در واقع به منافع همبستگی طبقاتی پرولتاریا خلل میرساند، زیرا هیچ چیز مانند بیعدالتی ملی مانع تکامل و استحکام همبستگی طبقاتی پرولتاریا نیست و ناسیونالهای «آزار دیده» نسبت به هیچ چیز آنقدر حساس نیستند که نسبت به حس برابری و نقض این برابری، حتی اگر این نقض از روی اهمال باشد، حتی اگر بصورت شوخی باشد، به نقض این برابری از طرف رفقای پرولتار خود حساسند. بهمین سبب در اینمورد افراط در گذشت و نرمش نسبت به اقلیتهای ملی بهتر از تفریط است. باین سبب در اینمورد منافع اصلی

همبستگی پرولتاریائی، و بنابر این مبارزهٔ طبقاتی پرولتاریا
ایجاب میکند که ما هرگز به مسئلهٔ ملی نظر سطحی نداشته
باشیم و همیشه فرق حتمی در رابطهٔ پرولتاریای ملت مظلوم
(یا کوچک) را نسبت به ملت ظالم (یا بزرگ) در نظر بگیریم.

۳۱/۱۲/۲۲

لنین

در این وضعی که بوجود آمده چه تدابیر عملی باید اتخاذ نمود؟

اول اینکه باید اتحاد جماهیر سوسیالیستی را نگاه داشت و تحکیم نمود؛ در مورد این تدبیر تردیدی نمیتوان داشت. ما به آن نیازمندیم همانطور که پرونتاریای کمونیستی سراسر جهان برای مبارزه با بورژوازی سراسر جهان و برای دفاع در برابر دسائس بورژوازی به آن نیازمند است.

دوم اینکه اتحاد جماهیر سوسیالیستی را باید در مورد دستگاه دیپلوماسی نگاه داشت. ضمناً باید گفت که این دستگاه در ترکیب دستگاه دولتی ما استثناست. ما حتی یکنفر از دستگاه کهنه* تزاری را که ذره‌ای نفوذ داشته باشد به این دستگاه راه نداده‌ایم. در آنجا تمام دستگاه صاحب کمترین نفوذ از کمونیستها تشکیل شده است. باینجهت این دستگاه هم اکنون نام دستگاه کمونیستی امتحان شده را بدست آورده (و این نکته را میتوان با شهامت گفت) و نسبت به دستگاه سایر کمیساریاهای ملی که ما مجبوریم به آنها دلخوش کنیم، تا درجه* بینهایت بیشتر و غیرقابل سنجشی از دستگاه کهنه تزاری و بورژوازی و خرده بورژوازی تصفیه شده است.

سوم اینکه باید رفیق ارجونیکیدزه را بطرزی عبرت‌انگیز تنبیه کرد (این را با تاسف بیشتری میگوییم، زیرا شخصاً از زمره* دوستان او هستیم و در خارجه، در مهاجرت با او کار

کرده‌ام) و همچنین تحقیق موضوع را تکمیل نمود و یا تمام اسناد کمیسیون دزرژینسکی را بمنظور اصلاح آن توده‌ی عظیم نادرستیها و آراء مغرضانه‌ای که بدون شك در آنها هست از نو بررسی کرد. البته استالین و دزرژینسکی را باید مسئولین سیاسی تمام این جریان واقعاً ولیکاروسی و ناسیونالیستی قرار داد.

چهارم اینکه باید مقررات اکیدی برای بکار بردن زبان ملی در جمهوریهای غیرروس که در اتحاد ما هستند وضع کرد و انجام این مقررات را با دقت خاصی بازرسی نمود. شك نیست که در کشور ما، با دستگاه کنونی ما بیبانه^۱ وحدت امور راه آهن، بیبانه^۲ وحدت سازمان خزانه داری و امثال آن سوءاستفاده‌های زیاد با خاصیت واقعاً روسی بروز خواهد کرد. برای مبارزه با این سوءاستفاده‌ها گذشته از صداقت خاص کسانی که به اینکار خواهند پرداخت، حاضرالذهنی ویژه‌ای لازمست. برای این کار مجموعه^۳ قوانین مفصلی لازمست که فقط ناسیونالهای ساکن در جمهوری مورد نظر میتوانند تا حدودی موفقیت‌آمیز آنرا ترتیب دهند. ضمناً نباید به‌یچوجه از پیش سوگند خورد که در پرتو تمام این اقدامات در کنگره^۴ بعدی سوراها به عقب برنگشت یعنی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی را فقط در مورد نظامی و دیپلوماسی نگاهداشت و در بقیه^۵ موارد استقلال کامل کمیساریاهای ملی جداگانه را از نو برپا نمود.

باید در نظر داشت که تجزیه^۶ کمیساریاهای ملی و ناهماهنگی بین کار آنها نسبت به مسکو و سایر مراکز را میتوان با شخصیت بعد کافی حزبی فلج کرد، هرگاه این شخصیت با احتیاط کافی و بیغرضی مورد استفاده قرار بگیرد؛ ضرری که ممکنست در اثر فقدان اتحاد دستگاههای ملی با دستگاه روسی به دولت ما بخورد، بینهایت کمتر، بی‌اندازه کمتر از ضرریست که نه فقط بما، بلکه به تمام انترناسیونال، به صدها ملیون ملل آسیا خواهد خورد که پس از ما در آینده‌ای نزدیک باید در صحنه^۷ تاریخ برآمد کنند. اپورتونیسمی نابخشودنی میباشد، هرگاه ما در آستانه^۸ این برآمد خاورزمین و در آغاز بیداری آن با کمترین خشونت و یا بیعدالتی نسبت به ملل غیرروس کشور

خود به شخصیت خود در میان توده‌های شرق لطمه وارد میساختیم. يك مطلب ضرورت همبستگی علیه امپریالیستهای غرب است که از دنیای سرمایه داری دفاع میکنند. در این مورد جای تردید نیست و اظهار اینکه مسلماً این تدابیر را تایید میکنم از ناحیه^۲ من زائد است. اما وقتی ما خودمان ولو در مورد جزئیات نسبت به ملیتهای مظلوم به روابط امپریالیستی سقوط میکنیم و باین وسیله کاملاً به تمام صداقت اصولی خود لطمه میزنیم، به تمام دفاع اصولی خود از مبارزه با امپریالیسم لطمه میزنیم مطلب دیگریست. و فردای تاریخ سراسر جهان بویژه چنان روزی خواهد بود که ملل بیدار شده و ستم کشیده از دست امپریالیسم بکلی از خواب برخیزند و آنگاه پیکار قطعی و طولانی و دشوار برای آزادی آنان آغاز خواهد شد.

لنین

۳۱/۱۲/۲۲

لنین، کلیات آثار،
چاپ پنجم روسی
جلد ۴۵، صص
۳۶۲-۳۵۶.

بوسیله^۲ م.و.نوشته شده
است. برای نخستین بار در
مجله «کمونیست» شماره ۹،
سال ۱۹۵۶ بچاپ رسید.

بهتر است کمتر ، اما بهتر باشد

سیستم روابط بین‌المللی اکنون بصورتی درآمده که در اروپا يك کشور اسیر کشورهای فاتح شده است - این کشور آلمانست. پس از آن يك سلسله از کشورها، ضمناً قدیمترین کشورهای غرب، در اثر پیروزی در شرایطی قرار گرفتند که میتوانند از این پیروزی برای يك سلسله گذشتهای ناچیز در برابر طبقات ستمکش خود استفاده کنند - گذشتهایی که با تمام اینها جنبش انقلابی را در آن کشورها بتعویق میاندازد و چیزی شبیه «صلح اجتماعی» ایجاد میکند.

در عین حال يك سلسله از کشورها: خاورزمین، هندوستان، چین و نظایر آنها، بویژه در پرتو جنگ امپریالیستی اخیر بکلی از مسیر خود خارج شده‌اند. تکامل آنها قطعاً در مقیاس سرمایه‌داری سراسر اروپا بجریان افتاد. جوش و خروش سراسر اروپا در این کشورها آغاز شد. و اکنون برای تمام جهان واضحست که آنها به چنان مسیر تکاملی کشانده شده‌اند که ممکن نیست به بحران تمام سرمایه‌داری جهانی منجر گردد.

بدین‌طریق در حال حاضر ما در برابر این مسئله قرار داریم: آیا با وجود تولید دهقانی خورده و بسیار خورده‌پا، با وجود ویرانی کشور ما خواهیم توانست تا روزیکه کشورهای سرمایه‌داری اروپای غربی تکامل خود را تا رسیدن بسوسیالیسم انجام دهند، پایداری کنیم؟ ولی آنها تکامل خود را به آن طریقی که ما قبلاً انتظار داشتیم انجام نمیدهند. آنها این

تکامل را با «رسیدن» هوزون سوسیالیسم در آنکشورها انجام
نمیدهند، بلکه از راه استثمار برخی کشورها از طرف دیگران،
از طریق استثمار نخستین کشور از زمره مغلوبین جنگ
امپریالیستی که با استثمار تمام خاورزمین توأم گردیده انجام
میدهند. اما از طرف دیگر خاورزمین بویژه در پرتو این نخستین
جنگ امپریالیستی بطور قطع به جنبش انقلابی درآمد و بطور
قطع به گرداب عمومی جنبش انقلابی سراسر جهان کشیده شد.
با این وضع امور چه تاکتیکی برای کشور ما تجویز میشود؟
ظاهراً تاکتیک زیرین: ما باید برای حفظ حکومت کارگری خود،
برای نگاهداری دهقانان خورده و بسیار خورده پای خود تحت
اعتبار و رهبری این حکومت حداعلای احتیاط را مراعات کنیم.
وضع ما این جنبه مثبت را دارد که هم اکنون تمام جهان به
چنان جنبشی وارد میشود که میبایست انقلاب سوسیالیستی
سراسر جهان را بوجود آورد. اما جهت منفی وضع ما اینست که
امپریالیستها توانستند تمام دنیا را به دو اردوگاه منشعب کنند،
ضمناً این انشعاب از آن جهت بغرنجست که حالا برای آلمان
کشوری که به تکامل واقعاً مترقی فرهنگ سرمایه داری رسیده،
دوباره برپاخاستن بمنتهای درجه دشواریست. همه ممالک
سرمایه داری غرب کذائی به آن منقار میزنند و نمیگذارند قد
بلند کند. از طرف دیگر سراسر خاورزمین باصدها ملیون جمعیت
زحمتکش و استثمار شونده‌ایکه به آخرین مرحله خواری انسانی
سوق داده شده، در شرایطی قرار داده شده که قوای جسمانی
و مادی آن اصلاً با قوای جسمانی و مادی و نظامی هیچیک از
ممالک اروپای غربی که بمراتب کوچکترند قابل مقایسه
نیست.

آیا ما میتوانیم از تصادم آتی با این کشورهای امپریالیستی
خود را خلاص کنیم؟ آیا ما میتوانیم امیدوار باشیم که تضادها و
تصادمهای داخلی بین کشورهای کامیاب امپریالیستی غرب و
کشورهای کامیاب امپریالیستی شرق برای بار دوم بما تنفس
خواهد داد، همانطور که بار اول لشگرکشی ضدانقلاب اروپای
غربی برای پشتیبانی از ضدانقلاب روسیه بعزت تضادهائی در

اردوگاه ضدانقلابیون غرب و شرق، در اردوگاه استعمارگران شرقی و غربی، در اردوگاه ژاپن و آمریکا از هم گسیخته شد؟

بنظر من باین سؤال باید باینطریق پاسخ داد که در اینجا حل مسئله به اوضاع و احوال بسیار زیادی بستگی دارد و بطور کلی سرانجام مبارزه را فقط بر این اساس میتوان پیشبینی کرد که بالاخره اکثریت عظیم سکنه* جهان بوسیله خود سرمایه داری برای مبارزه آموزش و پرورش مییابد.

سرانجام، نتیجه* مبارزه باین بسته است که روسیه و هندوستان و چین و نظائر آنان اکثریت عظیم سکنه* جهان را تشکیل میدهند. و بویژه این اکثریت جمعیت طی سالهای اخیر با سرعتی فوقالعاده به مبارزه در راه آزادی خود جلب میگردد، و از این لحاظ کوچکترین تردیدی نیست که نتیجه* قطعی مبارزه* جهانی چه خواهد بود. از این لحاظ پیروزی نهائی سوسیالیسم کاملاً و مسلماً تامین گردیده است.

اما این ناگزیری پیروزی نهائی سوسیالیسم نیست که توجه ما را بخود جلب میکند. آن تاکتیکی که ما، حزب کمونیست روسیه، ما، حکومت شوروی روسیه، باید پیش بگیریم تا نگذاریم دول ضدانقلابی اروپای غربی ما را منکوب کنند، برای ما جالب است. برای آنکه موجودیت خود را تا تصادم نظامی آینده بین غرب امپریالیستی ضدانقلابی و شرق ناسیونالیستی انقلابی، بین متمدنترین دولتهای جهان و دولتهائی که بشیوه* شرقی عقبمانده، ولی اکثریت را تشکیل میدهند، تامین کنیم، - این اکثریت باید فرصت یافته و متمدن بشود. ما هم تمدن کافی نداریم، تا مستقیماً به سوسیالیسم برسیم هرچند برای این مقصود شرایط سیاسی را واجدیم. ما باید چنین تاکتیکی را پیش بگیریم و یا برای نجات خود سیاست زیر را اتخاذ نماییم.

ما باید کوشیده و دولتی بسازیم که در آن کارگران رهبری خود را بر دهقانان و اعتماد دهقانان را بخود حفظ نمایند و با حداکثر صرفه جوئی کوچکترین آثار هر گونه اسراف را از روابط اجتماعی خود برانیم.

ما باید دستگاه دولتی خود را به حداکثر صرفه جوئی برسانیم. ما باید هرگونه آثار اسراف را که اینهمه از روسیه تزاری، از دستگاه اداری بوروکراسی و سرمایه داری آن در دستگاه دولتی ما باقی مانده است، از آن برانیم.

آیا این دستگاه جهان محدود دهقانی نخواهد بود؟

نه هرگاه ما رهبری طبقه کارگرا بردهقانان حفظ کنیم، این امر بما امکان خواهد داد که بقیمت عظیمترین صرفه جوئیهای اقتصادی در کشور خود موفق گردیم که کوچکترین پس انداز را برای تکامل صنایع بزرگ ماشینی خود، برای تکامل الکتروفیکاسیون و هیدروتورف، برای اتمام ساختن کارخانه برق آبی ولخوف (۷۴) و سایر مؤسسات نگاهداری کنیم.

امید ما باین و فقط باین خواهد بود. فقط آنوقت، چنانچه مجازا بیان کرده باشیم، استطاعت خواهیم داشت از يك اسب به دیگر سوار شویم، یعنی از اسب دهقانی، روستائی و فقیر، از اسب صرفه جوئی هائی که برای کشوری دهقانی و ورشکست حساب شده است - بر اسبی که پرولتاریا برای خود جستجو میکند و نمیتواند جستجو نکند، بر اسب صنایع بزرگ ماشینی، بر اسب الکتروفیکاسیون، ساختمان ولخوف و غیره و غیره سوار شویم.

لنین، کلیات آثار،

چاپ پنجم روسی،

جلد ۴۵، صص ۴۰۵ - ۴۰۲.

روزنامه «پراودا»، شماره ۴۹،

۴ مارس سال ۱۹۲۳.

امضا: ن. لنین

۱ - در اواخر سال ۱۹۰۵ در ایران انقلاب آغاز گردید. مردم علیه دولت استبدادی شاهان قاجار که کشور را به امپریالیستهای بیگانه فروخته و توده‌های مردم را به منتهای فقر و ناداری سوق داده بود قیام کردند.

تزار روسیه بنا بر توطئه‌ای که با شاه ایران کرده بود يك بریگاد قزاق را بفرماندهی سرهنگ لیاخوف برای سرکوبی انقلاب به ایران اعزام نمود. بریگاد لیاخوف در ماه ژوئن سال ۱۹۰۸ (تیر ۱۲۸۷) در تهران کودتائی ضدانقلابی انجام داد و مجلس را که بنا برخواست مردم در اکتبر سال ۱۹۰۶ تشکیل یافته بود متفرق نمود. نمایندگان مجلس را وحشیانه کشتند.

اما مردم به مبارزه ادامه دادند. گروههای مسلح انقلابیون در ماه ژوئیه ۱۹۰۹ (مرداد ۱۲۸۸) به تهران وارد شده و بر بریگاد لیاخوف پیروز گردیدند و محمد علی شاه را از سلطنت معزول نمودند.

انقلاب ایران در اثر مداخلات امپریالیستهای بیگانه سرکوب گردید. تزار روسیه و دولت بریتانیا برای تقسیم ایران بمناطق نفوذ موافقت نموده و در سال ۱۹۱۱ بخش

عظیمی از ایران را اشغال و دستاوردهای انقلاب را نابود و حکومت شاه و ملاکین را احیا کردند. ص - ۳

۲ - منظور دومای دولتی اول است. دولت تزاری از انقلابی که در سال ۱۹۰۵ در روسیه آغاز گردید بهراس افتاده و ناگزیر شد در اواخر آوریل ۱۹۰۶ دومای اول را تشکیل دهد. دومای اول در ماه ژوئیه همان سال از طرف دولت تزاری متفرق گردید. ص - ۴

۳ - در ماه دسامبر ۱۹۰۵ قیام مسلح در مسکو و یک سلسله اقدامات مسلحانه کارگران در سایر شهرهای روسیه روی داد. این دوره نقطه اوج انقلاب سالهای ۱۹۰۵-۱۹۰۷ روسیه بود. ص - ۴

۴ - منظور شکست سپاهیان تزاری در جنگ سالهای ۱۹۰۵ - ۱۹۰۴ روس و ژاپن است. ص - ۴

۵ - نیکولای رومانف - نیکولای دوم تزار روسیه. ص - ۴

۶ - از کلمات «چرنیه سوتنی» (دسته های سیاه صدنفری)، ارادل و اویاشی سلطنت طلب بودند که پلیس تزاری برای مبارزه با جنبش انقلابی متشکل میکرد. ص - ۴

۷ - صاحبان هندوستان یعنی دولت انگلستان. ص - ۵

۸ - منظور انقلاب سالهای ۱۹۰۹ - ۱۹۰۸ ترکیه است. جنبش انقلابی علیه حکومت استبدادی سلطان عبدالحمید ثانی را ترکهای جوان - اعضای حزب «وحدت و ترقی» که در سال ۱۸۹۴ بوسیله گروهی از روشن فکران ترقیخواه، نمایندگان منافع بورژوازی بازرگانی ترکیه تاسیس گردید - رهبری میکردند.

در ماه ژوئیه سال ۱۹۰۸ واحدهای ارتش که تحت فرماندهی افسران - ترکهای جوان - بودند، شوریدند. سکنه شهرها

و دهقانان از شورشیان پشتیبانی کردند. عبدالحمید ثانی از ترس توسعه جنبش انقلابی اعلام نمود که قانون اساسی سال ۱۸۷۶، که عملاً از سال ۱۸۷۸ پس از آنکه بدستور سلطان عبدالحمید پارلمان ترکیه متفرق گردید، الغا شده بود، احیا میگردد. پارلمان جدید در پایان سال ۱۹۰۸ گشایش یافت.

سلطان ترکیه در آوریل سال ۱۹۰۹ برای انجام کودتائی ضدانقلابی در استانبول تلاش کرد. پس از دو روز جنگهای خیابانی ترکهای جوان بر طرفداران سلطان پیروز شدند. سلطان عبدالحمید ثانی از سلطنت خلع و ترکیه سلطنت مشروطه اعلام گردید و دولتی از اعضای حزب ترکیه جوان تاسیس شد. ص - ۵

۹ - منظور از نیکولای دوم ترکیه عبدالحمید ثانیست. ص - ۵.

۱۰ - جون مورلی (۱۸۳۸ - ۱۹۲۳) نویسنده و رجل سیاسی انگلیسی، یکی از رهبران حزب لیبرال. در سالهای ۱۹۱۰ - ۱۹۰۶ وزیر امور هندوستان بود. ص - ۶

۱۱ - کادت (از دو حرف اول کلمات «کنستیتوسیونیست - دموکرات») نام اعضای حزب دموکراتیک مشروطه خواه یعنی حزب بورژوازی لیبرال سلطنت طلب روسیه. ص - ۶

۱۲ - چنگیزخان. (در حدود ۱۲۲۷ - ۱۱۵۵ میلادی) کشورگشای مغول. سیبری، شمال چین، آسیای میانه، شمال ایران و سایر سرزمینها را فتح کرد. سپاهیان چنگیزخان بیرحمانه کشورهای اشغالی را غارت و تاراج کردند، سکنه را توده توده کشتند. ص - ۶

۱۳ - و. ک. پلپوه (۱۸۴۶ - ۱۹۰۴) از رجال ارتجاعی روسیه تزاری، رئیس ژاندارمری که کارگران و دهقانان انقلابی روسیه را با قسارت سرکوبی میکرد. ص - ۶

۱۴ - بالگانادهار تیلک (۱۸۵۶-۱۹۲۰) رجل انقلابی هندوستان که علیه استعمارگران انگلیسی در راه آزادی و استقلال هند مبارزه مینمود. ص-۷

۱۵ - سمون یاتسن (۱۸۶۶-۱۹۲۵) رجل انقلابی و دموکرات چین. پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر دوست روسیه شوروی. ص - ۹

۱۶ - در بهار سال ۱۹۱۱ در چین انقلابی آغاز گردید که سلطنت دودمان منچوری را برانداخت و چین را کشوری جمهوری اعلام نمود. سمون یاتسن که رهبر انقلاب بود به عنوان رئیس جمهور موقت اعلام شد ولی او ناگزیر در اثر فشار نیروهای ضدانقلابی از این مقام کنار رفت و یوانگ شی کای ماجراجو این مقام را اشغال و رژیم دیکتاتوری ضدانقلابی نظامی در کشور برقرار ساخت. ص - ۹

۱۷ - نارودنیک - طرفدار جنبش نارودنیک (از کلمه نارود - مردم، خلق) یک جریان ایدئولوژیکی و سیاسی که در سالهای ۷۰ قرن نوزدهم در روسیه پدیدار شد. صفات مشخصه جهان بینی نارودنیکها عبارت بود از نفی نقش رهبری طبقه کارگر در جنبش انقلابی، عقیده ای اشتباه آمیز مبنی بر اینکه تحول سوسیالیستی را ممکنست دهقان، مالک خورده پا، انجام دهد؛ نظر آنها به ایشین (کمون دهقانی) که در واقع بازمانده ای از فئودالیسم و سیستم ارباب و رعیتی سابق در دهات روسیه بود، بعنوان حوزه سوسیالیسم و غیره. سوسیالیسم نارودنیکها تخیلی بود، زیرا به تکامل واقعی جامعه متکی نبود و فقط عبارت پردازی، آرزو و حسن نیت بود. ص - ۹

۱۸ - آلکساندر ایوانویچ هرتمن (۱۸۷۰-۱۸۱۲) نویسنده و رجل انقلابی روس. از سال ۱۸۵۷ مجله «کواوکول» (ناقوس) را در لندن منتشر و محرمانه به روسیه میفرستاد که در جنبش انقلابی روسیه تاثیر بسزائی داشت. ص - ۱۰

- ۱۹ - اتحاد دهقانی - سازمان انقلابی دموکراتیک دهقانان که در سالهای ۱۹۰۵-۱۹۰۶ در روسیه وجود داشت. ص-۱۱
- ۲۰ - نمایندگان ترودویک (ترودویک - زحمتکش)، دموکراتهای خورده بورژوا که اکثراً از نمایندگان دهقانان بودند که در آوریل سال ۱۹۰۶ در دومای اول باصطلاح گروه ترودویکها را بوجود آوردند. ص-۱۱
- ۲۱ - دوماهای دولتی - مجالس انتخابی در روسیه تزاری بودند که در نتیجه انقلاب سالهای ۱۹۰۵-۱۹۰۷ تشکیل یافتند. دومای دولتی رسماً ارگان مقننه بود، ولی عملاً هیچگونه قدرتی نداشت. انتخابات دوما غیرمستقیم و نابرابر و غیر همگانی بود. حقوق انتخاباتی طبقات زحمتکش و همچنین ملیتهای غیرروس ساکن روسیه بشدت محدود گردیده بود. بخش عظیمی از کارگران و دهقانان بکلی از حقوق انتخاباتی محروم بودند.
- دومای اول دولتی (آوریل-ژوئیه سال ۱۹۰۶) و دومای دوم دولتی (فوریه - ژوئن ۱۹۰۷) بوسیله دولت تزاری متفرق گردید. در دومای سوم دولتی (۱۹۱۲-۱۹۰۷) و چهارمین دومای دولتی (۱۹۱۷-۱۹۱۲) نمایندگان چرنوسوتنی، هواداران استبداد تزاری اکثریت داشتند. ص-۱۱
- ۲۲ - رجال انقلاب کبیر فرانسه سالهای ۱۷۹۴-۱۷۸۹ مورد نظرند. ص - ۱۲
- ۲۳ - یوانگ شی کای (۱۸۵۹-۱۹۱۶) رجل سیاسی چین. تا انقلاب سال ۱۹۱۱ - از صاحب منصبان دودمان منچوری بود. از سال ۱۹۱۲ پرزیدان جمهوری چین و سپس دیکتاتوری ضدانقلابی شد. ص-۱۳
- ۲۴ - جورج هنری (۱۸۳۹-۱۸۹۷) عالم اقتصادی خورده بورژوازی و روزنامه نگار آمریکائی که علت اساسی وضع ناسگوار زحمتکشان را وجود مالکیت بزرگ بر زمین میدانست. هنری

جورج مدعی بود که گویا ملی کردن زمین یا وضع مالیاتهای
گزاف بر اراضی فقر و بینوائی را از جامعه بورژوازی
میزداید. ص-۱۵

۲۵ - عایدی مطلق زمین - آن بخشی از محصول اضافی است که
در کشاورزی تولید میگردد و زارع یا سرمایه دار مستأجر
بیگاری یا بعنوان سهم مالکانه نقدی یا جنسی، یا مال الاجاره
به زمیندار بزرگ میدهد.

عایدی مطلق پس از ملی شدن زمین از بین میرود.
عایدی متغیر زمین ویژه شیوه تولید سرمایه داریست؛ این
عایدی در اثر تفاوت طبیعی در حاصلخیزی خاک و اختلاف
استقرار قطعات زمین بوجود میاید و همچنین با
سرمایه گذاریهای اضافی در تولید کشاورزی ارتباط دارد.
مقدار عایدی متغیر با اختلاف بین بهای تولید اجتماعی و
خصوصی تعیین میگردد. ص-۱۵

۲۶ - در سپتامبر سال ۱۹۱۱ ایتالیا به کرانه های شمالی افریقا
ارتش پیاده کرد و بطرف ترابلس و سیرنائیک که جزو
امپراتوری ترکیه بودند حمله برد. ارتش ایتالیا بر
پادگانهای ضعیف ترکیه زود پیروز شد، ولی اعراب محلی
ماههای متوالی در برابر متجاوزین قهرمانانه مقاومت نمودند.
جنگ با پیروزی امپریالیسم ایتالیا پایان یافت. ص-۱۸

۲۷ - منظور نخستین انقلاب روسیه در سالهای ۱۹۰۷-۱۹۰۵
است. ص-۲۵

۲۸ - پوریشکویچ (۱۹۲۰-۱۸۷۰) سلطنت طلب و چرنوسوتنی
روسی. ص-۲۷

۲۹ - منظور معادن طلای واقع در کرانه های رود لناس (در
سیبری). صاحبان این معادن سرمایه داران انگلیسی و شرکاء

آنها - سرمایه داران روس و منجمله خاندان تزاری بودند.
۴ آوریل سال ۱۹۱۲ ژاندارمهای تزاری به دهنستراسیون
کارگران اعتصابی این معادن حمله کردند و کارگران بیسلاح
را گلوله باران کردند: ۲۷۰ نفر مقتول و ۲۵۰ نفر مجروح
گردیدند. در پاسخ به حوادث خونین لنا موجی از اعتصابات
و نمایشهای خیابانی و میتینگهای اعتراض سراسر روسیه
را فرا گرفت که صدها هزار کارگر در آنها شرکت داشتند.
ص - ۲۸

۳۰ - منظور کادتها یعنی بورژواهای لیبرال هستند. ص-۳۳

۳۱ - هواداران آرمانهای نارودنیکی مردمی بودند که به احزاب
خورده بورژوازی اسرار (سوسیال رولوسیونر) و ان اس
(سوسیالیستهای توده‌ای) ملحق میشدند. ص-۳۳

۳۲ - م. او. منشیکوف (۱۸۵۹-۱۹۱۹) روزنامه نگار مرتجع و
سلطنت طلب روس. ص-۳۳

۳۳ - در اینجا از سوسیال دموکراتهای اپورتونیست (منشویکها)،
آنارشیستها و اسارها که به سوسیالیسم خیانت ورزیده
و در سال ۱۹۱۴ بهواداری از دولت تزاری روسیه برخاستند
نام برده شده است. این مردم که قبلا علیه تزاریسم
مبارزه میکردند همینکه جنگ جهانی امپریالیستی آغاز شد
از سیاست امپریالیستی و اشغالگرانه تزار روس و از جنگ
امپریالیستی پشتیبانی کردند. ص-۳۴

۳۴ - شورای متعده اعیان سازمان ملاکین فنودال بود که طرفدار
استبداد بوده و علیه جنبش انقلابی در روسیه مبارزه
میکردند. ص-۳۴

۳۵ - از نمایندگان بورژوازی بزرگ بازرگانی و صنعتی، رجال
احزاب اکتیابریست و کادت نام برده شده است. ص-۳۴

- ۳۶ - آلكساندر نيكولايوويچ راديشچف (۱۸۰۲-۱۷۴۹) نويسنده روس و روشنگر انقلابی که در سال ۱۷۹۰ کتاب «سفر از پتربورگ تا مسکو» را نوشت و در آن استبداد را افشا نموده و الغای اصول سرواژ را در روسیه خواستار گردید. بجرم نوشتن این کتاب به اعدام محکوم گردید، ولی حکم اعدامش بعداً به حکم تبعید به سیبری تخفیف یافت. ص-۳۴
- ۳۷ - دکابریست‌ها انقلابیون منتسب به اعیان و اشراف روسیه بودند که در دسامبر (دکابر) سال ۱۸۲۵ علیه رژیم استبدادی قیام کردند. ارتش تزاری شورش را سرکوب نموده و شرکت‌کنندگان آن اعدام و یا برای اعمال شاقه به سیبری تبعید گردیدند. ص-۳۴
- ۳۸ - مقصود شرکت‌کنندگان جنبش انقلابی سالهای ۷۰ قرن نوزدهم است که در میان دهقانان تبلیغات انقلابی میکردند و بوسیله اقدامات تروریستی با رژیم استبدادی مبارزه مینمودند. ص-۳۴
- ۳۹ - نیکولای گاوریلوویچ چرنیشفسکی (۱۸۸۹-۱۸۲۸) انقلابی دموکرات بزرگ روس، نویسنده و فیلسوف و اقتصاددان. در سالهای ۵۰ و اوائل سالهای ۶۰ قرن نوزدهم در رأس جنبش انقلابی روسیه قرار داشت. در سال ۱۸۶۲ از طرف دولت تزاری دستگیر و برای اعمال شاقه به سیبری تبعید شد. ص-۳۴
- ۴۰ - از کتاب «دیباجه» اثر چرنیشفسکی نقل قول شده است. ص-۳۵
- ۴۱ - رومانف - نام خانوادگی تزارهای روسیه بود. ص-۳۵
- ۴۲ - پوپرینسکی‌ها و پوریشکویچها ملاکین بزرگ و طرفداران استبداد و مرتجعین افراطی بودند. ص-۳۵
- ۴۳ - کارل مارکس و فریدریش انگلس پیروان لاسال سوسیالیست خرده بورژوازی آلمانی را «سوسیالیستهای

پادشاهی پروس» مینامیدند. زیرا آنها ایده انتشار سوسیالیسم با کمک دولت سلطنتی در پروس را ترویج میکردند. هواداران لاسال پس از آنکه از بیسمارک صدر اعظم پروس وعدهای دروغ مبنی بر انجام پاره‌ای اصلاحات گرفتند مبارزه علیه سلطنت پروس و اشراف ملاک پروس را قطع نمودند. مارکس و انگلس بعلت این خیانت به آرمان کارگران بشدت هواداران لاسال را انتقاد میکردند. ص-۳۶

۴۴ - یونکرها طبقه ملاکین بزرگ و اعیان و اشراف پروس بودند. بوروکراسی مرتجعی که دولت پادشاهی پروس را اداره میکرد و کادر افسری ارتش پروس که با روحیه ناسیونالیسم و میلیتاریسم اشباع شده بود از میان یونکرها بیرون میامد. ص-۳۷

۴۵ - آلمان تا سال ۱۸۷۱ به دهها دولت جداگانه تقسیم شده بود. بیسمارک صدر اعظم پروس سیاست اتحاد دولت‌های آلمان را تحت سیادت پروس با شیوه‌های اعمال زور و جنگ اجرا مینمود (جنگ پروس و دانمارک بر سر شلزویک هلشتاین در سال ۱۸۶۴، جنگ پروس و اتریش در سال ۱۸۶۶). پس از پیروزی پروس در جنگ فرانسه و پروس در سالهای ۱۸۷۱-۱۸۷۰ بیست و پنج دولت آلمان متحد شده و امپراتوری آلمان را بوجود آوردند که ویلهلم یکم پادشاه پروس در رأس آن قرار داشت. ص-۳۷

۴۶ - منظور جنگهاییست که فرانسه انقلابی مجبور بود علیه ائتلاف ضدانقلابی سلاطین اروپا بکند که میکوشیدند بزور اسلحه انقلاب را منکوب کنند، و همچنین جنگهای بعدی ناپلئون. ص-۴۰

۴۷ - جنگ فرانسه و پروس در سالهای ۱۸۷۱-۱۸۷۰ روی داد و با شکست فرانسه پایان یافت. ص-۴۰

۴۸ - ویلهلم لیبنگت (۱۸۲۶-۱۹۰۰) یکی از بنیادگذاران حزب سوسیال دموکرات و رهبر جنبش کارگران آلمان در طول دهها سال، از هم‌زمان مارکس و انگلس. ص-۴۱

۴۹ - آنتانت یا اتفاق سه‌گانه - اتحاد نظامی انگلیس و فرانسه و روسیه بود که در سالهای قبل از شروع نخستین جنگ جهانی بوجود آمد. ایتالیا نیز در سال ۱۹۱۵ به آنتانت ملحق شد. ص-۴۶

۵۰ - «اکونومیستها» - هواداران «اکونومیسم» - جریانی اپورتونیستی در سوسیال دموکراسی روسیه در اواخر قرن نوزده و اوائل قرن بیستم بود. «اکونومیستها» معتقد بودند که بورژوازی لیبرال باید به مبارزه سیاسی علیه تزارسم پردازد و کارگران باید فقط به مبارزه اقتصادی برای بهبود شرایط کار و افزایش دستمزد و غیره پردازند. «اکونومیستها» نقش رهبری کننده حزب و اهمیت تئوری انقلابی را در جنبش کارگری نفی نموده و مدعی بودند، که جنبش کارگری باید فقط بخودی خود تکامل یابد. لنین در کتاب معروف خود: «چه باید کرد؟» بی‌اساسی کامل و زیانبخشی نظریات اکونومیستها را ثابت کرد. ص-۴۸

۵۱- م. آ. آکسینسکی (متولد سال ۱۸۷۹) سوسیال دموکرات و طرفدار اوتزویسم کذائی-جریانی که خواستار فراخواندن نمایندگان سوسیال دموکرات از دومای دولتی بود. آکسینسکی بعدها سلطنت طلب و ضدانقلابی شد. ص-۵۰

۵۲ - یاول لنچ (۱۸۷۳-۱۹۲۶) و هنریش گونوف (۱۸۶۲-۱۹۳۶) ایدئولوگهای جناح افراطی دست راست سوسیال دموکراسی آلمان که از سیاست استعمارگرانه امپریالیسم آلمانی پشتیبانی میکردند. ص-۵۱

۵۳- قبل از انقلاب در ایالت سوزدال شمالی‌های ارزان میساختند که بسیار بد رنگامیزی و ترسیم شده بود. ص-۵۶

۵۴- تهنیت لنین به «اتحاد انقلابیون هندوستان» در پاسخ
قطعنامه ای که چهارم ماه مارس سال ۱۹۲۰ در میتینگ
انقلابیون هند صادر و برای لنین به روسیه ارسال شده
بود، بوسیله رادیو مخابره گردید. در قطعنامه انقلابیون
هندوستان از روسیه شوری که به مبارزه ای بزرگ برای
رهائی طبقات و ملتهای مظلوم مشغولست صمیمانه
سپاسگذاری شده بود. ص-۵۹

۵۵- روی، مانابندرانات (۱۸۹۲-۱۹۴۸) رجل سیاسی هندوستان.
در سالهای ۱۹۱۰-۱۹۱۵ در جنبش انقلابی علیه
استعمارگران انگلیسی در هندوستان شرکت داشت. در سال
۱۹۱۵ مهاجرت کرد. بعداً به کمونیستها ملحق گردید. تا
سال ۱۹۲۰ در مکزیك زندگی میکرد. او نماینده کنگره های
۲ و ۳ و ۴ و ۵ کمینترن بود. از سال ۱۹۲۲ نامزد عضویت
و از سال ۱۹۲۴ عضو کمیته اجرائیه کمینترن بود. بعدها
از حزب کمونیست کناره گرفت. از سال ۱۹۴۰ حزب رادیکال
دموکرات خلق را در هندوستان رهبری میکرد. ص-۶۰

۵۶- انترناسیونال دوم اتحاد بین المللی احزاب سوسیالیست بود
که در سال ۱۸۸۹ تاسیس شد. پس از آنکه جنگ جهانی
امپریالیستی سالهای ۱۹۱۸-۱۹۱۴ آغاز گردید پیشوایان
انترناسیونال به سوسیالیسم خیانت ورزیده و به هواداری
دولتهای امپریالیستی خود برخاستند، و انترناسیونال دوم
منحل گردید. احزاب و گروههای چپ که سابقاً جزو
انترناسیونال دوم بودند به انترناسیونال (سوم) کمونیستی
که در سال ۱۹۱۹ در مسکو تاسیس گردید ملحق شدند.
انترناسیونال دوم در همان سال ۱۹۱۹ در کنفرانس برن
(سوئیس) احیا گردید و فقط احزابی که جناح راست و
اپورتونیستی جنبش سوسیالیستی را تشکیل میدادند به آن
گرویدند. ص-۶۰

۵۷ - در انگلستان شوینیستهای جنگجو و استعمارگر و هوادار سیاست اشغالگرانه امپریالیستی را جینگو و جینگوئیست مینامند. ص-۶۵

۵۸ - مانیفست بال از طرف کنگره انترناسیونال دوم که در ماه نوامبر سال ۱۹۱۲ در شهر بال (سوئیس) تشکیل گردید منتشر شد. مانیفست بال از سوسیالیستهای تمام کشورها دعوت میکرد که «از پیشروی جنگ جلوگیری کنند». در مانیفست بال گفته میشود: «پرولتاریاها جنایت میدانند که بخاطر افزایش منافع سرمایه داران، شهرت طلبی خاندانهای سلطنتی، یا بنام قراردادهای دیپلوماسی محرمانه بیکدیگر تیراندازی کنند». هرگاه بالاخره جنگ درگیر شود «سوسیالیستها موظفند برای قطع هرچه زودتر آن مداخله نموده و از بحران سیاسی و اقتصادی که جنگ بوجود آورده همه جانبه استفاده کرده و ملت را بقیام وادار ساخته و باین وسیله موجبات سقوط حکومت سرمایه را تسریع کنند». اما وقتی در ماه ژوئیه ۱۹۱۴ جنگ جهانی امپریالیستی آغاز شد بیشتر رهبران احزاب سوسیالیستی که غصو انترناسیونال دوم بودند به سوسیالیسم خیانت ورزیده و از اجرای قطعنامه بال رو برتافته و از دولتهای امپریالیستی خودی پشتیبانی کردند. ص-۶۶

۵۹ - «پراودا» - روزنامه یومیه ارگان کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی است. انتشار آن از سال ۱۹۱۲ در پتربورگ شروع شد. ص-۶۷.

۶۰ - «ایسگرا» - نخستین روزنامه غیرعلنی مارکسیستی سراسر روسیه بود. این روزنامه را لنین در سال ۱۹۰۰ در خارجه تاسیس نمود و از آنجا محرمانه به روسیه ارسال میگردد و در وحدت ایدئولوژیکی سوسیال دموکراتهای روسیه و در امر تدارك اتحاد سازمانهای محلی از هم گسیخته در حزب مارکسیستی انقلابی نقش مهمی ایفا نمود.

این «ایسکرا» در برابر «ایسکرا»ی «نویز» منشویکها که در سالهای ۱۹۰۵-۱۹۰۳ منتشر میگردد «قدیمی» نامیده میشود. ص-۶۷

۶۱ - انترناسیونال $۲\frac{1}{۴}$ اتحادیه ای بین‌المللی را مینامیدند که در سال ۱۹۲۱ در کنفرانس احزاب و گروههای سائتريست که در زیر فشار توده‌های انقلابی کارگران موقتاً از انترناسیونال دوم جدا شدند، در وین تاسیس گردید. انترناسیونال $۲\frac{1}{۴}$ مجدداً در سال ۱۹۲۳ به انترناسیونال دوم پیوست. ص-۶۷

۶۲ - اسوالد اشپنگلر (۱۸۸۰-۱۹۳۶) فیلسوف ایدآلیست و روزنامه نگار ارتجاعی آلمان که انحطاط فرهنگ جامعه سرمایه‌داری را بمنزله زوال فرهنگ بطور کلی مجسم مینمود. ص-۶۸

۶۳ - کنگره دوم حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه مورد نظر است که جلسات اولیه آن در بروکسل و جلسات بعدی آن در لندن تشکیل میشود. ص-۶۹

۶۴ - منظور اعانه‌ها نیست که کارگران در روسیه تزاری برای انتشار روزنامه «پراودا» جمع‌آوری میکردند. ص-۶۹

۶۵ - دومین کنگره شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان سراسر روسیه که ۲۵ اکتبر (۷ نوامبر بتاریخ جدید) سال ۱۹۱۷ در پتروگراد افتتاح شد، اعلام نمود که حکومت به شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان و دهقانان منتقل میگردد و نخستین دولت شوروی را تشکیل داد. ص-۶۹

۶۶ - کارگران افریقای جنوبی در ماه مارس سال ۱۹۲۲ قیام کردند. دولت ارتجاعی افریقای جنوبی بریاست ژنرال اسمتس با قساوت کارگران شورشی را سرکوب نموده و تانک و توپ و هواپیما علیه آنها بکار برد. در ۱۴ مارس قیام سرکوب شد. صدها تن از کارگران مقتول و هزاران نفر به

دادگاههای نظامی فرستاده شدند. حزب کمونیست نو بنیاد
افریقای جنوبی در قیام کارگران فعالانه شرکت نمود و
بسیاری از کمونیستها قهرمانانه در مبارزه مسلحانه شهید
گردیدند. ص-۷۰

۶۷ - چارتیسم - نخستین جنبش توده‌ای طبقه * کارگر است که
در سالهای ۴۰-۳۰ سده نوزدهم در انگلستان بوجود آمد.
شرکت کنندگان این جنبش منشور (Charter) خلق را انتشار
دادند (نام چارتیسم از این کلمه مشتق شده است)، و برای
تحقق خواستهای مندرجه در آن: حقوق انتخاباتی برای همه،
لغو امتیاز مالکیت زمین برای نمایندگان مجلس و نظائر آن
مبارزه میکردند. طی چند سال در سراسر کشور میتینگها و
دمونستراسیونهای تشکیل میشد که ملیونها کارگر و
پیشه ور در آنها شرکت میجستند.

مجلس انگلستان که اکثریت عمده آن را نمایندگان مالکین
اشراف و بورژوازی بزرگ تشکیل میدادند از تصویب منشور
خلق خودداری نمود و تمام نامه‌های دسته جمعی چارتیستها
را رد نمود. دولت چارتیستها را تحت فشار شدید قرار داده و
پیشوایان آنها را بازداشت نمود. جنبش سرکوب گردید،
ولی چارتیسم در تکامل بعدی جنبش بین‌المللی کارگری
تأثیر شگرفی داشت. ص-۷۰

۶۸ - آرتور هندرسون (۱۸۶۳-۱۹۳۵) یکی از رهبران
اپورتونیست جنبش کارگری انگلستان که به بورژوازی
گروید. چند بار در کابینه‌های دولت بریتانیا شرکت داشت.
ص-۷۰

۶۹ - لوئی اژن وارلن (۱۸۳۹-۱۸۷۱) انقلابی فرانسه و از رجال
برجسته کمون پاریس سال ۱۸۷۱، در ماه مه ۱۸۷۱
بوسیله قوای ورسای تیرباران شد.

پسیر ونودل (۱۸۷۱-۱۹۳۵) سوسیالیست دست راست فرانسوی، در دوران نخستین جنگ جهانی از سیاست امپریالیستی دولت فرانسه پشتیبانی میکرد. ص-۷۰

۷۰ - ویلهلم لیبنگت (۱۸۲۶-۱۹۰۰) و اوگوست بیل (۱۹۱۳-۱۸۴۰) بنیادگذاران و رهبران حزب سوسیال دموکرات آلمان، هم‌زمان مارکس و انگلس.

آلبرت زودکوم (۱۸۷۱-۱۹۴۴)، فیلیپ شیدمان (۱۹۳۹-۱۸۶۵)، گوستاو نوسکه (۱۸۶۸-۱۹۴۶) سوسیال دموکراتهای دست راست آلمانی که به آرمان طبقه کارگر خیانت ورزیده و در سرکوبی جنبش انقلابی کارگری شرکت نمودند. ص-۷۰

۷۱ - «خودمختار کردن» نظریه‌ای بود مبنی بر اینکه کلیه جمهوریهای شوروی بر اساس خودمختاری به جمهوری شوروی فدراتیف روسیه بپیوندند. طرح «خودمختار کردن» را استالین پیشنهاد نمود. و. لنین بشدت این طرح را انتقاد کرده و برای حل مسئله راه حل اصولی دیگری پیشنهاد نمود - متحد شدن جمهوریهای شوروی در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی بر اساس برابری کامل حقوق. نخستین کنگره شوراهای اتحاد شوروی در ماه دسامبر ۱۹۲۲ تصمیم به تاسیس اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی گرفت. ص-۷۲

۷۲ - منظور تصادمیست که بین کمیته سرزمین ماوراء قفقاز حزب کمونیست (بلشویک) روسیه بریاست اورجونیکیدزه و گروه مدیوانی در حزب کمونیست گرجستان روی داد. ص-۷۲

۷۳ - و. لنین در شهر سیمبیرسک (اولیانوفسک کنونی) واقع در کرانه رود ولگا دنیا آمد و دوران کودکی و شباب خود را در آنجا گذراند. ص-۷۵

۷۴ - ساختمان کارخانه برق آبی سر رود ولخوف - نخستین کارخانه برق آبی بزرگ اتحاد شوروی - در سال ۱۹۱۸ آغاز شد ولی ساختمان آن فقط در سال ۱۹۲۱، پس از خاتمه جنگ داخلی با سرعت تمام گسترش یافت. کارخانه برق آبی ولخوف در سال ۱۹۲۶ بکار افتاد. ص-۸۴